

کوردستان

ارگان حزب دمکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره ۹۰۰ | چهارشنبه ۱۵ مرداد ۱۴۰۴ | ۶ آگوست ۲۰۲۵

تأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دمکراتیک و فدرال

کورد و بلوچ قربانی اصلی سیاست سرکوب و کشتار در ایران می‌باشند



رژیم جمهوری اسلامی ایران طی دو روز دو کولبر را با شلیک مستقیم گلوله کشت و در طول یک ماه ۹۶ نفر را اعدام کرد. نیروهای سرکوبگر رژیم ایران در کوردستان روز دوشنبه ۶ مردادماه هیمن دانش، یک کولبر اهل شهر مریوان را به شلیک مستقیم کشتند. این اقدام شنیع در حالی بود که دو روز قبل در شهر بانه یک کولبر را با هویت برزان صالحی کشته بودند. در موج تازه کشتار کاسبکاران و در طی ماه گذشته ۱۲ کولبر دیگر کشته و زخمی شده‌اند. در بلوچستان هم در بهار امسال تا اواخر تیرماه حداقل ۶۲ کاسبکار با شلیک مستقیم نیروهای مسلح رژیم ایران کشته شده‌اند طی همین ماه حداقل ۹۶ زندانی در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران اعدام شده‌اند، که خبر ۴ تن از آنان در وبسایت‌های رسمی دستگاه قضایی رژیم منتشر شده است. از این ۹۶ زندانی ۱۱ نفر آنان کورد بوده و ۹ تن از آنان بلوچ بوده‌اند

حزب دمکرات؛ سنگر مبارزه و مکتب کوردبودن

۸۰ سال مبارزه در راستای تحقق حقوق ملی، دمکراسی و عدالت



♦ سرمقاله

۹۰۰ موم افروخته شده‌ی «کوردستان»

علی بداغی

در حالیکه توده‌های مردم کوردستان به استقبال بزرگداشت هشتادمین سالروز تأسیس حزب دمکرات کوردستان می‌روند، «کوردستان» ارگان حزب دمکرات نیز (۹۰۰)مین شمع این دوره‌ی خود را روشن کرد. نشریه‌ی «کوردستان» که نخستین شماره‌ی دوره‌ی اول آن روز بیستم دیماه ۱۳۲۴ منتشر شد، از نخستین اقدامات ارزشمند حزب دمکرات بود و تنها دو هفته بعد و با تشکیل «جمهوری کوردستان» که آن نیز به ابتکار حزب دمکرات و پیشوا قاضی محمد تأسیس گردید، از ترویج تنها افکار و اندیشه‌های این حزب عبور کرد و به زبانه‌ی جمهوری کوردستان و جنبش حق‌طلبانه‌ی کورد در کوردستان ایران نیز تبدیل شد!

یکی از برجسته‌ترین ویژگیهای نشریه‌ی «کوردستان» در طول حیات ۸۰ ساله‌ی خود، پایداری و تداوم در چاپ و نشر آن توسط نسلهای پی در پی رهبران حزب دمکرات و همت و خستگی‌ناپذیری پرسنل و دست اندرکاران آن است. «کوردستان» در تمام طول تاریخ هشتاد ساله‌ی حیات خود تنها حدود سه – چهار سال در زادگاه خود منتشر شد و در این مدت نیز غیر از دوران یک ساله‌ی جمهوری کوردستان، تنها سه – چهار ماه نخست پس از انقلاب ۱۳۵۷ به شیوه‌ی آزادانه چاپ و منتشر شده‌است؛ اما برای یکروز هم که شده از وظایف و مسئولیت خود دور نشده و تلاش کرده همواره زبانه‌ی مردم کوردستان و مبارزه‌ی آزادیخواهانه‌ی آن باشد.

« ادامه در صفحه ۲ »

چرایی اعدام‌های چندباره

برای فعالان سیاسی؟

اژین حسینی

۶

سیاست

به رسمیت شناختن هویت

آزاد مستوفی

۵

روشنفکران فارس و تاکید بر

ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند

آسو صالح

۴

از چوبه دار

تا فردای آزادی؛

اورارتو دلشین

۳

تجزیه‌طلبی

بی‌هروز چمن‌آرا

۲

انتشار "کوردستان" در سایز و قطع گوناگون و در نقاط دور از هم و مختلف، در مهاباد، تبریز، قلعه‌دیزه سلیمانیه، بغداد، پراگ و پاریس آیین‌هی شرایطی هستند که حزب دمکرات و گردانندگان این نشریه آنرا پشت سر گذارده‌اند. اما "کوردستان" اگر نزدیک به تمام عمر خود در غربت منتشر شد، اگر همواره خانه و کاشانه‌اش ویران شده، اگر هرازگاهی یک ماه و یک‌سال از فعالیت باز ایستاده است، لیکن هربار و درهرجایی که منتشر شده، آیین‌هی تمام نمای خواسته‌های کورد در کوردستان ایران بوده‌است. بعلاوه "کوردستان" با چند ویژگی دیگر نیز تعریف می‌شود که این خصائل، یک هویت تاریخی ویژه به آن بخشیده که استقلال، راستگویی، پیشرفت و تبدیل شدن به منبر همیشگی خواستها و مطالبات کورد در ایران بخشی از آن هستند. "کوردستان" در تمام طول فعالیت خویش بازتاب دهنده‌ی باورها و اعتقادات یک حزب انقلابی، مبارز و دارای هویت بوده که اکنون دیگر هویت کورد در کوردستان ایران نیز هست. حزبی که نخستین تجربه‌ی خود مدیریتی کورد یعنی "جمهوری کوردستان" را تأسیس کرده و پس از سرنگونی جمهوری نیز همواره علیه دو رژیم سرکوبگر پادشاهی و جمهوری اسلامی که با سیاست‌های اشغالگرانه‌ی خود هیچ ارزشی برای حقوق مدنی و سیاسی کورد قائل نبوده‌اند، مبارزه کرده‌است. "کوردستان" در زمان تحمیل سیاست سانسور حکومت‌های مرکزگرای تهران و دسیسه‌های نرم رژیم‌های پهلوی و ولایت فقیه در ایجاد بحران هویت و آسمیله کردن کورد در کوردستان ایران درملت فرادست، دژ مستحکم حراست از هویت و زبان کوردی بوده‌است.

"کوردستان" در هشت دهه‌ی فعالیت مداوم خود، مجموعه وظایف غیرقابل تغییر و همیشگی را برای خود تعریف کرده که بخشی از آنها عبارتند از: تبلیغ و پیگیری حق — تعیین سرنوشت، برجسته‌کردن ارزش‌های انقلابی و مبارزاتی و نیز احترام به حقوق انسانها بعنوان یک پرنسیپ اخلاقی و انسانی و جهانشمول. "کوردستان" درهر شرایطی به مسائل اجتماعی جامعه، محیط زیست و دفاع از حقوق مدنی و سیاسی توجه ویژه داشته و ارزش فراوانی برای مسأله‌ی زنان قائل بوده و با تبعیض و دو دستگی بر ستیز برخاسته است، حال منشاء این امر چه فرهنگ و آداب و رسوم جامعه بوده باشد و چه دیدگاه و سیاست حکومت‌های حاکم بر کوردستان.

نشریه‌ی "کوردستان" بدلیل سابقه‌ی بسیار، تداوم و راستگویی‌اش و نیز بخاطر آنکه بیشترین رویداد سیاسی و اطلاعاتی تاریخ هشت دهه‌ی گذشته‌ی کوردستان ایران را در لابلای صفحات خود به ثبت رسانده و آنها را ازخطر نابودی و فراموشی حفظ کرده، در حال حاضر به چنان جایگاهی رسیده است که

همه بتوانند بعنوان آیین‌هی تاریخ و یک منبع معتبر به آن متکی باشند. مهمتر و ارزشمندتر از این نگرش که گرچه "کوردستان" بطور رسمی مروج افکار و اندیشه‌های حزب دمکرات کوردستان بوده‌است، اما در عین حال مقاومت، نحوه‌ی مبارزه و احساسات انقلابی را سرلوحه‌ی فعالیت برای آزادی کورد در کوردستان ایران قرار داده و تمام تلاش و مبارزه‌اش در راستای رشد و گسترش کیفی اندیشه‌های ملی در قلب و ذهن آحاد کورد بوده‌است.

مؤسسين "کوردستان" آرزوها و آرمانهای بسیار بزرگی را برای خود و "کوردستان" ترسیم کرده بودند. "کوردستان" می‌بایست به منبر حق‌طلبی یک ملت تبدیل شده و نقش اساسی‌ای در رشد و شکوفایی آگاهی و هشیاری فرزندان این خلق داشته باشد، که داشت. می‌بایست به دژ مستحکم حراست از زبان و هویت ملتی تبدیل شود که دیری بود مخالفانش برای امحاء فرهنگ و تاریخ آن، شمشیر را از رو بسته بودند، که شد. "کوردستان"‌بان در این راه مشقات فراوانی را متحمل شدند، آوارگی بسیاری را تحمل کردند، در پایتخت کشورهای متعددی تلاش کردند و عرق ریختند، در سنگرهای بسیاری خونشان ریخته شد و حتی جان خود را فدا کردند، اما این سنگر خالی نشد و این مشی بفراموشی سپرده نشد و این کاروان بی‌رهرو نماند. درس‌ر مقاله‌ی نخستین شماره‌ی "کوردستان" به قلم سیدمحمد حمیدی، نخستین سردبیر "کوردستان" آمده‌است: "ما که به فرمان نمی‌رسد دارای چاپخانه و انتشارات باشیم، به یاری خداوند نامه‌ی "کوردستان" تأسیس و نخستین شماره‌ی آن منتشر شد. این نامه از سوی حزب دمکرات کوردستان منتشر می‌شود. قصد دارد یک دژ آهنین از اتحاد و اخوت بنیاد نهد که اساس آن بر علم و هنر و تندرستی پی‌ریزی شده و بتواند با سیل تفقه و بی‌دینی و هرگونه رفتاری که برای سرفرازی مضر باشد، مقابله نماید، امیدواریم این دژ که در حال تحکیم آن هستیم چنان مستحکم و نیرومند باشد که هیچ نیرویی قادر به مقابله با آن نباشد" این آرزوی سیدمحمد حمیدی بسیاری زود تحقق یافت و چندی نپایید که دژی که نسل اول "کوردستان"ی‌ها سنگ بنای آنرا پی‌نهادند به دژ هویت ملی تریبون و منبر حق‌طلبی یک ملت، دژ حراست از زبان، اسلحه‌ی پیشمرگ، سنگر شعور و آگاهی ملی، ابزار دیپلماتیک حزب و یک ملت تبدیل گردید. اهداف و آرمانهایی که مؤسسين نشریه‌ی "کوردستان" در نخستین شماره‌ی آن ترسیم کرده‌اند، پس از هشتاد سال هنوز هم هویت و رسالت "کوردستان" و آرمان و آرزوی چهار نسل یکی پس از دیگری این ملت برای سرفرازی است.

درد بر "کوردستان" و "کوردستان"‌بان! درد بر مؤسسين، سردبیران، نویسندگان و دست اندرکاران هشت دهه‌ی گذشته‌ی این نشریه!



بهروز چمن‌آرا

"او فهمید که آن‌ها نه فقط اطاعت، بلکه شکست درونی می‌خواستند. آن‌ها می‌خواستند تو نه فقط تسلیم شوی، بلکه دوست داشته باشی که تسلیم شده‌ای.

جورج اورول، ۱۹۸۴

تجزیه‌طلب و تجزیه‌طلبی از واژگان پرکاربرد در کلام حکومت مستقر ایران، بخش زیادی از مخالفان در تبعید و وطن‌پرستان ایرانی است. اما هرچند این موضوع برایمان روشن هم باشد، گاهی لازم است در معنا و کاربردشان شک کنیم. شاید همینها بخشی از ادبیات سرکوب و یکسانسازی باشند و ما ناخودآگاه در تله‌ای معرفتشناختی قرار گرفته باشیم.

وقتی به کسی می‌گوییم تجزیه‌طلب، در واقع همزمان خودمان را در مرکز یک «ما»-ی گروهی و منسجم قرار داده‌ایم و دیگری را برهم‌زننده‌ی انسجام این ما. بنابراین به صورت خودکار خودمان را در موضع ذی‌حق و دارنده‌ی ما و دیگری را در موضعی که صرفا باید نقش مطیع را بازی کند قرار داده‌ایم. اما این مای منسجم و این دیگری برهم‌زننده چقدر واقعی هستند؟

در فضای سیاسی ایران، واژه «تجزیه‌طلبی» بیشتر از آن‌که بازتاب یک وضعیت واقعی باشد، به‌مثابه ابزاری گفتمانی برای سرکوب امر سیاسی بدیل به‌کار گرفته می‌شود. این واژه، بدل به سلاحی معنایی شده است که قدرت سیاسی، به‌ویژه در ساختارهای مرکزگرا و اقتدارطلب، از آن برای بی‌اعتبارسازی و دمنوا‌یز یا دیوسازی، هرگونه خواست تحول‌طلبانه استفاده می‌کند؛ خواه این خواست از جانب اقلیت‌های قومی و زبانی مطرح شده باشد، خواه در قالب اندیشه‌های فدرالیستی یا مطالبه‌ی توزیع عادلانه‌ی قدرت. در چنین دستگاهی، تجزیه‌طلبی نه یک واقعیت عینی، بلکه برساختی است که قدرت برای مشروعیت‌بخشی به تمرکز خود و حذف هر امکان گفت‌وگوی رادیکال، آن را دائمآ بازتولید می‌کند. در گفتمان رسمی بسیاری از دولت‌های

تجزیه‌طلبی

(یادداشتی درباره‌ی جدال معنایی قدرت با سیاست)

می‌خواهد آن‌ها را هم‌دل و هم‌باور سازد. این‌جا، سلطه نه از مسیر زور، بلکه از طریق شناخت و باور، بازتولید می‌شود. فرودستان، در دام گفتمانی می‌افتند که آن‌ها را متقاعد می‌سازد صدای رهایی‌بخش خودشان، تهدیدی علیه جامعه است.

این همان «پلیس‌سازی» زبان است که رنسیر توصیف می‌کند: زبان، به‌جای ایجاد تفاهم، به ابزار طرد و خاموشی بدل می‌شود. تجزیه‌طلبی، در این سطح، ابزار بازشناسی خویش نیست، بلکه سازوکاری است برای ازخودبیگانگی. در سطح دیگر، گفتمان تجزیه‌هراسی نه تنها سبب سرکوب امر سیاسی بدیل می‌شود، بلکه با تضعیف گفت‌وگوی انتقادی میان نیروهای معارض، ناهمگرایی سیاسی را نیز بازتولید می‌کند.

نیروهای مخالف جمهوری اسلامی، حتی در خارج از کشور به‌جای ورود به بحث‌های دموکراتیک درباب ساختار آینده، اغلب یا با تداوم گفتمان تجزیه‌هراسی امکان همکاری و مشارکت سیاسی با دیگر گروه‌ها را از دست می‌دهند یا از ترس برچسب «تجزیه‌طلبی»، اغلب در موقعیتی تدافعی قرار می‌گیرند و از هم فاصله می‌گیرند. این گسست در درون گروه‌های مخالف، دقیقآ بازتاب همان گفتمان امنیتی است که تجزیه را نه امکان بحث، بلکه تهدید موجودیت تعریف می‌کند.

نتیجه‌گیری:

از حذف به امکانی سیاسی نقد گفتمان تجزیه‌طلبی به معنای انکار تهدیدهای واقعی یا خواست‌های ناسازگار نیست، بلکه تلاشی است برای بازگرداندن گفتمان گسست به میدان سیاست. سیاست، آن‌گونه که رنسیر توصیف می‌کند، با ظهور آنانی ممکن می‌شود که پیش‌تر حذف شده بودند. اگر تجزیه‌طلبی همیشه به‌عنوان تهدید نگریسته شود، ما نه با خطر تجزیه، بلکه با خطر حذف سیاست مواجه‌ایم.

قدرت، همیشه در درون خود ترس از انشقاق را حمل می‌کند. این ترس، اگر نشناخته بماند، بدل به ابزار سرکوب خواهد شد. اما اگر نقد شود و فهم گردد، می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای بازاندیشی در امکان سیاست بگشاید؛ سیاستی که نه بر حذف دیگری، بلکه بر بودن‌با بنا شده است.

بازاندیشی در باب تجزیه‌طلبی، نه نشانه‌ای از مماشات با گسست، بلکه دعوتی به بلوغ سیاسی است: بلوغی که بتواند تفاوت را تحمل کند، خواست‌ها را بشنود، و به‌جای حذف، درک و بازتعریف کند. در جهانی که مرزها دیگر فقط خطوط جغرافیایی نیستند، بلکه گفتمانی‌اند، مهم است که صدای «دیگری» را نه تهدید، بلکه امکانی برای بازسازی سیاست بدانیم.

مرکزگرا، تمایز میان تجزیه‌طلبی به‌عنوان یک کنش سیاسی واقعی و تجزیه‌طلبی به‌مثابه یک برچسب سرکوبگر، به عمد مخدوش می‌شود. این امر موجب می‌شود که هرگونه مطالبه در خصوص بازتعریف یا بازتوزیع قدرت، حتی اگر در چارچوب سرزمینی یکپارچه مطرح شود، به‌عنوان تهدیدی علیه وحدت ملی تلقی گردد. بدین‌سان، تمایزی که در نظریه سیاسی میان «حق تعیین سرنوشت» و «تجزیه‌طلبی» وجود دارد، به حاشیه رانده می‌شود و قدرت تلاش می‌کند تا با یکی‌سازی آن‌ها، تمامی صدهای آلترناتیو را از مشروعیت ساقط کند.

از منظر هستی‌شناختی، «حق تعیین سرنوشت» با دموکراسی هم‌راستا است، چرا که بر پایه‌ی مشارکت، تفاهم و امکان گفت‌وگو درباره‌ی سرنوشت مشترک بنا می‌شود. اما «تجزیه‌طلبی»، اغلب بر انکار اشتراک و طرد دیگری تکیه دارد و می‌تواند به انسداد افق دموکراتیک منجر شود. اولی بر گشودگی هستی متکی است و دومی بر بریدن و انزوا. با این حال، گفتمان حاکم همواره تلاش می‌کند تا این دو را معادل نشان دهد تا هر کنش رادیکال را بی‌اعتبار سازد.

ژاک رنسیر در تمایز میان «سیاست» و «نظم پلیسی» که به عبارتی یک ساختار گفتمانی-ادراکی است، از نام‌گذاری به‌عنوان سازوکار حذف سخن می‌گوید. در این‌جا، تجزیه‌طلبی به‌مثابه برچسب، نه صرفا یک اتهام، بلکه تلاشی برای خنثی‌سازی ظهور سیاست است؛ آن سیاستی که می‌کوشد گفت‌وگوی جدیدی را آغاز کند. گفتمان تجزیه‌طلبی و حتی ترس از آن، خود محصول درونی منطق قدرت است؛ قدرتی که از اساس، هم بر انحصار معنا استوار است و هم در معرض ازهم‌گسیختگی آن. گسست به‌مثابه یک امکان سیاسی، همواره در هستی قدرت حضوری مضاعف دارد؛ حضوری که هم تهدید است و هم امکان. از این رو، نقد تجزیه‌طلبی نه طرد آن، بلکه اندیشیدن هستی‌شناسانه به نسبت میان قدرت و تفاوت است.

تجزیه‌هراسی، رضایت و درونی‌سازی قدرت

مفهوم «تجزیه‌هراسی» نه تنها محصول گفتمان حاکم، بلکه مکانیسمی برای درونی‌سازی نظم قدرت است. با اتکا به نظریه‌ی هژمونی گرامشی، می‌توان نشان داد که قدرت تنها با زور عمل نمی‌کند، بلکه از طریق نهادهای آموزشی، رسانه‌ای، مذهبی و فرهنگی، رضایت تولید می‌کند. تجزیه‌هراسی یکی از راه‌های مشروع‌سازی تمرکز قدرت است، به‌گونه‌ای که خود□ مردم نیز به پاسداران آن بدل شوند. نظام معنایی گفتمان حاکم، خواهان آن نیست که صرفا افراد را مطیع کند، بلکه



صدور ۶۵ سال حبس برای دو تن از بازداشت‌شدگان جنبش ژینا در ایلام

ماهواره" متهم کرده است. همچنین به عنوان مجازات تکمیلی امیرعلی ذاکری به ۷۴ ضربه شلاق و پرداخت ۶ میلیارد و دویست و پنجاه میلیون ریال جزای نقدی در حق صندوق دولت و پرداخت یک میلیون ریال دیگر جزای نقدی در حق صندوق دولت و عماد ذاکری نیز به ۷۴ ضرب شلاق و پرداخت مبلغ ۶ میلیارد و دویست و پنجاه میلیون ریال جزای نقدی در حق صندوق دولت محکوم شدند.

امیرعلی ذاکری‌فرد از بازداشت‌شدگان جنبش ژینا بار دیگر در مورخ ۲۸ تیرماه سال جاری توسط نیروهای امنیتی رژیم بازداشت و به "تبلیغ علیه رژیم، نشر اکاذیب، توهین به خامنه‌ای و اقدام رسانه‌ای و تبلیغی در فضای مجازی علیه حکومت" متهم شد.



دستگاه باصلاح قضایی رژیم این دو برادر کورد را به اتهاماتی همچون: "اهانت به مقدسات اسلام، اهانت به خامنه‌ای، تبلیغ علیه جمهوری اسلامی ایران، نگهداری اسلحه و مهمات به صورت غیرمجاز، حمل و نگهداری سلاح ساچمه‌زنی، اجتماع و تبانی برضد امنیت داخلی، اخلال در نظم و آسایش عمومی، نگهداری مشروبات الکلی و نگهداری تجهیزات دریافت از

دو برادر کورد اهل ایلام واز بازداشت‌شدگان خیزش انقلابی "ژن، ژبان، ژزادی" توسط دستگاه باصلاح قضایی رژیم در مجموع به ۶۵ سال حبس تعزیری و مجازات‌های تکمیلی محکوم شدند.

بر اساس گزارش سازمان حقوق بشری "هنگاو"، "امیرعلی ذاکری‌فرد" فعال مدنی کورد ۴۴ ساله واهل ایلام توسط شعبه ۱۰۴ دادگاه کیفری دو ایلام به سه فقره حبس ۱۰ ساله و یک حبس یک ساله و در مجموع به ۲۱ سال حبس تعزیری محکوم شده است.

همچنین "عماد ذاکری‌فرد" نیز به دو فقره حبس ۱۰ ساله، دو فقره حبس ۵ ساله، دو فقره حبس ۲ ساله، یک سال محکومیت دیگر و در مجموع به ۳۴ سال حبس تعزیری محکوم شده است.

از چوبه دار تا فردای آزادی؛ حزب دمکرات کوردستان ایران در آئینه‌ی ۸۰ سال



اورارتو دلشین

مقدمه: تولد امید از دل تاریکی

در میان تندبادهای تاریخ، گاه مردمانی برمی‌خیزند که حق‌شان تنها زنده‌ماندن نیست، بلکه شایسته آزاد زیستن‌اند. ملت کورد در ایران، از آن مردمان است. مردمانی که سالها در حاشیه رانده شدند، هویت‌شان انکار شد، زبان‌شان سرکوب، و آرمان‌شان در گلوله پیچیده شد. در چنین فضای تاریکی، در روز ۲۵ مرداد ۱۳۲۴، بارقه‌ای از امید در مه‌باد زاده شد؛ امیدی به نام حزب دمکرات کوردستان ایران.

این حزب، برخلاف بسیاری از جریانهای سیاسی متکی به قدرت، از درون رنج مردم متولد شد. معمار آن، مردی بود با لبخند آرام اما عزمی پولادین: پیشوا قاضی محمد. او نه فقط یک رهبر سیاسی، بلکه پدر اندیشه خودباوری کورد بود. پایه‌گذاری حزبی که برای نخستین بار، صدای مطالبات مدنی، فرهنگی، ملی و سیاسی ملت کورد را به شکلی سازمان‌یافته، شفاف و مسئولانه بیان کرد، آغازی شد بر حرکتی ماندگار.

اما این آغاز، بی‌بها نبود. پیشوا قاضی محمد، کمتر از یک سال پس از آن طلوع کوتاه اما درخشان، با سرفرازی، جان بر سر پیمانش نهاد. با غرور، بی‌تسلیم، و با چشمانی باز به سوی آینده. درختی که او کاشت، با خون هزاران جان شیفته آبیاری شد. از دل همان خاک سرخ، رهبران بزرگی چون دکتر عبدالرحمن قاسملو و دکتر صادق شرفکندی برخاستند؛ مردانی که سیاست را با اندیشه آمیختند، مقاومت را با مدارا، و حزب را از مرزهای جغرافیایی فراتر بردند و به سطح یک جنبش انسانی و جهانی رساندند.

امروز، ۸۰ سال از آن روز تاریخی گذشته است. حزب دمکرات کوردستان ایران، نه در حاشیه ماند، نه فراموش شد، نه به بازار معامله‌های سیاسی تن داد. ماند چون در دل ملت جا داشت، و جا دارد. حزبی که نه یک "سازمان سیاسی"، بلکه آینه‌ای است از رنج و شکوه ملت کورد. این مقاله، تلاشی است برای بازخوانی آن راه، آن مقاومت، و آن ایمان. در این نوشتار، می‌کوشیم نه فقط تاریخ را یادآوری کنیم، بلکه روح این حزب را، همان چیزی که باعث مانایی‌اش شده، درک و بازگو کنیم. از خاک تا خون، از کوه تا قلم، از اشک تا افتخار.

خاستگاه فکری و سیاسی حزب

حزب دمکرات کوردستان ایران، در سال ۱۳۲۴ خورشیدی، در شرایطی متولد شد که ملت کورد سالها زیر فشار سیاستهای سرکوبگرانه و انکار هویتی رژیم‌های مرکزی قرار داشت. این حزب، نه صرفا محصول یک خواسته سیاسی سطحی، بلکه پاسخ عمیقی بود به نیاز تاریخی و ملیتی ملتی که هویت، زبان و آزادی‌اش به طور مکرر تحقیر شده بود.

پیشوا قاضی محمد، بنیانگذار حزب، با درکی ژرف از رنجها و خواسته‌های ملت کورد، توانست صدای خاموشان را به شکلی سازمان‌یافته و قدرتمند درآورد. او به خوبی می‌دانست که برای رهایی کوردها، لازم است علاوه بر مقاومت مسلحانه، پایه‌های فکری و سیاسی مستحکمی نیز بنا شود؛ پایه‌هایی که

بتواند نماینده واقعی آرمانهای عدالت، آزادی، برابری و خودمیریتی باشد. حزب دمکرات کوردستان ایران در بدو تأسیس، خواسته‌هایش را بر اساس عدالت اجتماعی، هویت ملی، و آزادیهای مدنی تنظیم کرد. این حزب خواهان به رسمیت شناختن حقوق ملی کوردها در چارچوب یک ایران دمکراتیک و متحد بود؛ ایرانی که در آن همه ملتها و اقوام بتوانند هویت خود را آزادانه حفظ و بروز دهند. در همان سالهای نخست، حزب با استقبال گسترده مردم مواجه شد، چرا که توانسته بود میان مطالبات ملی، سیاسی و اجتماعی کوردها هم‌افزایی ایجاد کند. اما این صداهای تازه و امیدبخش، بلافاصله از سوی حکومت‌های وقت سرکوب شدند. اعدام پیشوا قاضی محمد و سرکوبهای بی‌رحمانه به زودی به حزب یاد داد که مسیر آزادی، مسیری پر از خون و مقاومت است.

با این وجود، حزب دمکرات به‌عنوان نخستین جنبش سیاسی و اجتماعی سازمان‌یافته در تاریخ معاصر کورد ایران، همچنان نمادی از امید و پایداری باقی ماند. خاستگاه فکری آن که بر پایه حقوق بشر، عدالت و خودمختاری بود، تا به امروز به‌عنوان ستون اصلی هویت حزب باقی مانده است.

از قاسملو تا شرفکندی؛ رهبران شهید، مشعل‌داران راه آرمان ملت

در تاریخ حزب دمکرات کوردستان ایران، پس از اعدام پیشوا قاضی محمد، دو نام بیش از هر نامی در ذهن و دل ملت کورد حک شده‌اند: دکتر عبدالرحمن قاسملو و دکتر صادق شرفکندی. این دو رهبر شهید، نه تنها حافظان بنیادهای فکری و سیاسی حزب بودند، بلکه هر کدام در لحظه‌ای حساس از تاریخ، با خون خود، پرچم مقاومت و آزادی را برافراشتند. شهید قاسملو، مرد صلح و دیپلماسی، مرد گفت‌وگو و در عین حال، مرد میدان. او با شخصیتی کاریزماتیک، روشنفکرانه و در عین حال عمیقا مردمی، حزب را از سطحی محلی به جنبشی بین‌المللی ارتقا داد. توانایی او در ایجاد پیوند میان کوردها و جهان بیرون، او را به یکی از استراتژیک‌ترین رهبران تاریخ حزب بدل کرد. اما قدرت واقعی او در این بود که با وجود تجربه تحصیل در اروپا و تسلط به زبانهای جهانی، هیچ‌گاه از دل مردم خود جدا نشد. او حزب را خانه همه کوردها نامید، و گفت:

"هر کس یک روز هم در صفوف حزب نانی خورده، نمی‌تواند به آن پشت کند." اما بعد از شهادت قاسملو، حزب در آستانه‌ی تلاشی قرار گرفت. در این لحظه، دکتر صادق شرفکندی مانند

ستونی از فولاد برخاست. او نماد وفاداری و خونسردی در بحران بود. شرفکندی، با ایمان عمیق به آرمان ملت کورد، بدون ذره‌ای عقب‌نشینی، مسئولیت حزب را پذیرفت. او نه‌تنها خط سیاسی قاسملو را ادامه داد، بلکه در میان طوفانها و خیانتها، حزب را یکپارچه نگه داشت.

شرفکندی با نگاهی واقع‌گرا و در عین حال عاطفی به مسأله کورد، حزب را نه فقط تشکیلاتی سیاسی، بلکه خانهای برای تمام دل‌های شکسته و امیدهای ستمدیده دید. شهادت مظلومانه‌اش در برلین، در کنار رفقاییش، نشان داد که جمهوری اسلامی حتی از صدای منطق و صلح هم هراس دارد.

این دو رهبر شهید، نه به‌عنوان اشخاصی جدا از ملت، بلکه به‌عنوان تبلور اراده و آرمان آن، در حافظه سیاسی ملت کورد

ثبت شده‌اند. اگر پیشوا قاضی محمد بنیان حزب را نهاد، این دو، ستونهای بقای آن بودند. و تا وقتی نام آنها زنده است، حزب نیز زنده است.

مردم، جان و جانانه حزب دمکرات کوردستان ایران

هیچ حزب، جنبش یا آرمانی، بدون تکیه‌گاه مردمی، حتی یک روز دوام نمی‌آورد. اگر حزب دمکرات کوردستان ایران امروز، پس از هشتاد سال، همچنان ایستاده است، آن را نه فقط به رهبران فکری و سازمانی‌اش، بلکه پیش از همه، به مردمی مدیون است که قلب، جان، خون و ایمانشان را بی‌هیچ چشم‌داشتی به پای آن ریختند.

مردم کوردستان، از پیر و جوان، زن و مرد، از کارگر گرفته تا معلم، از دهقان تا دانش‌آموز، همه در لحظه‌هایی از زندگی، گوشه‌ای از این پیکر سترگ را بر دوش کشیده‌اند. در خانه‌های ساده‌ای که از در دیوارش بوی فقر می‌آمد، نان خشک را با پیشمرگه‌ها قسمت کردند. مادرانی که با دستان پینه‌بسته‌شان برای رزمنده‌های حزب، نان پختند و پتو دوختند. پدرانی که فرزندان‌شان را با اشک و افتخار راهی کوهستان کردند. کودکانی که نام قاسملو و شرفکندی را پیش از الفبا یاد گرفتند. حزب دمکرات، بیش از آنکه صرفا یک تشکیلات سیاسی باشد، در عمق روان و هویت اجتماعی مردم جا دارد. برای بسیاری از مردم کوردستان، حزب یعنی امید به فردا، یعنی انتقام تاریخ، یعنی یادآور مردانگی، یعنی حس زنده بودن و ایستادگی.

در روزهایی که سرکوب در اوج بود، خانه‌هایی که پیشمرگه‌ای را پناه دادند، با خاک یکسان شدند، اما ایمان مردم به حزب هیچگاه نریخت. حتی در تبعید، حتی در زندان، حتی وقتی فرزندان‌شان را تکه‌تکه کردند، این مردم باز هم گفتند: "حزب، شرف ماست."

در واقع، بدون این مردم، حزب دمکرات فقط یک نام بود. اما با این مردم، حزب شد یک تاریخ، یک راه، یک ایمان. و اگر هنوز، پرچم سهرنگ و خورشیددار کوردستان در میان طوفانها برافراشته است، دلیلش مردمی هستند که باور کردند راه نجات از راه سنگلاخ می‌گذرد، و رفتند با پای پیاده، با دل زخمی، اما با پیشانی بلند.

حزب دمکرات، ستون وفاداری به آرمانهای ملی

در دنیایی که منافع زودگذر و محاسبات سیاسی بسیاری را به سازش واداشته، حزب دمکرات کوردستان ایران، همچون کوهی استوار، نشان داده است که وفاداری به آرمانهای ملی، نه شعار است و نه تاکتیک؛ بلکه ایمان است.

از همان روزی که پیشوا قاضی محمد پرچم آزادی را در مه‌باد برافراشت، تا همین امروز که پیشمرگه‌های حزب در کوهستانهای کوردستان با چشمان بیدار نگهبان عزت ملت‌اند، این حزب هیچگاه از راه خود منحرف نشد. آرمان حزب، فقط تشکیل حکومت نبود؛ بلکه بازآفرینی شخصیت لگدمال‌شده ملتی بود که در حاشیه تاریخ نگه داشته شده بود.

حزب، با وجود فشارهای بی‌امان، ترورها، خیانتها، فقر امکانات و مهاجرت اجباری، هرگز در مقابل قدرتهای منطقه‌ای و جهانی کرنش نکرد. هیچگاه پای میز معامله‌ی ننشست که ذره‌ای از شأن ملت کورد در آن حراج شود. چون این حزب، فقط از رهبران تشکیل نشده، بلکه ستونهایش از وفاداری صدها هزار زن و مرد ساخته شده است که تن به تحقیر ندادند و حاضر شدند با نان خشک، اما با سربلندی زندگی کنند.

در اردوگاه‌ها، در تبعیدگاه‌ها، در خانه‌های پنهان‌شده در کوه‌ها، در قلب شهرهایی که زیر چکمه دیکتاتوری له شده‌اند، همیشه کسانی بودند که گفتند: "تا وقتی حزب هست، ما تنها نیستیم."

در دهه‌های اخیر، بسیاری از جریانه‌ها تغییر مسیر دادند، برخی ساکت شدند، برخی سازش کردند. اما حزب دمکرات با افتخار ایستاد و گفت:

"ما ستون مقاومت یک ملتیم." و شاید بزرگترین دلیل این پایداری، همان جمله‌ای‌ست که بارها در دل کوچه‌ها و کوه‌ها تکرار شده:

"اگر ما را از بین ببرند، حزب دمکرات را از بین نخواهند برد."

چرا؟ چون حزب دمکرات، ستون آرمانهاست، نه سایه شخصها.

از جان گذشتگان، وفاداران به خانه ملت حزب دمکرات کوردستان ایران تنها با تصمیمات بزرگ زنده نمانده، بلکه با دل‌های بزرگ، قدم‌های خاموش، و خونهایی که بی‌صدا بر زمین ریخته شدند. هر سنگر، هر کوه، هر خانه پنهانی، خاطره‌ای از یک پیشمرگه یا عضو حزب را در خود

دارد که وفاداری‌اش را نه با حرف، بلکه با جانش امضا کرد.

همان‌طور که شهید دکتر قاسملو گفته بود: حزب خانه همه کوردهاست.

خانه‌ای که در آن، مرز میان عضو رسمی و دوستدار، میان کورد و غیرکورد، از جنس آرمان است نه از قومیت.

در دل این خانه، مردان و زنانی بودند که روزی فقط با یک دیدار، با یک نان، با یک گوش دادن به رادیوی صدای کوردستان، عاشق این راه شدند و ماندند. چه بسیار کسانی که حتی یک‌بار رسمی به عضویت حزب درنیامدند، اما زیر شکنجه، نام حزب را از یاد نبردند. چه بسیار جوانانی که تنها به‌خاطر یک جمله، یک اعلامیه، یا حتی یک نگاه، جان‌شان را دادند.

از پیرزنی که در روستایی دورافتاده، غذای شبش را با پیشمرگه‌ها تقسیم کرد تا پزشکی که درمانگاهش را تبدیل به پناهگاه کرد،

از شاعری که شعرهایش ترانه مقاومت شد، تا معلمی که نام قاسملو و شرفکندی را در دل نسل بعد کاشت همه آنها، وفاداران به این خانه‌اند. و مگر می‌شود از فداکاری گفت و یاد شهیدان بزرگی چون قاسملو و شرفکندی را فراموش کرد قاسملو، با مغزی سرشار از فلسفه و دیپلماسی، در خون خود غلطید،

و شرفکندی، با صدایی آرام اما اراده‌ای پولادین، ادامه‌دهنده همان راه شد و جان خود را در همان غربت به خون نوشت.

این حزب، با نام و تصویر این سه رهبر شهید در دلش می‌تپه. با مکتب‌شان، با بینش‌شان، با راهی که نه با خشونت، بلکه با آگاهی و عشق به ملت ترسیم کرده بودند. و امروز، اگر کسی حتی یک روز نان بر سر سفره حزب خورده باشد، نمی‌تواند به آن پشت کند. چون این حزب، فقط خانه نیست، قبرستان هزاران آرزو و ایمان است که به خون نوشته شده‌اند.

مقاومت در برابر سرکوب؛ کوهستان، تبعید، و ماندن بر عهد

در تاریخ معاصر ایران، کمتر حزبی را می‌توان یافت که به اندازه حزب دمکرات کوردستان ایران، هزینه داده باشد. هزینه‌هایی از جنس خون، تبعید، شکنجه، و غربت؛ اما در برابر این همه، واژه‌ای به نام "تسلیم" هیچگاه در قاموس

شش نسل از روشنفکران فارس و تاکید بر ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند

یک قرن بعد و حکایت همچنان باقیست:

بیش از یک قرن پس از انتشار اولین مقالات در "ایران نو" در راستای سرکوب خواسته‌های ملت‌های تحت ستم ایران و ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند می‌گذرد. این درحالیست که دمکرات ترین و آزاداندیش ترین روشنفکران فارس، همچنان در برابر "خطر تجزیه"، بر ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند تاکید می‌کنند. در پشت کلید واژه ی "نجات ایران"، "ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند" و در پشت این اصطلاح، سرکوب خواسته‌های ملت‌های تحت ستم نهفته است. این روشنفکران کماکان پس از یک قرن، وجود مسالهی ملی در ایران را انکار می‌کنند و در برابر خواسته‌های ملت‌های تحت ستم، راه حل سرکوب از طریق ایجاد "حکومت مرکزی قدرتمند" را پیشنهاد می‌کنند. بیش از یک قرن از تولد مفاهیمی مانند "تجزیه طلبی" و "تمامیت ارضی" می‌گذرد، در این مدت بیان خواسته‌های ملی و هویتی بر اساس این مفاهیم جرم انگاری شده و سپس سرکوب شده‌اند.

به نظر می‌رسد پس از یک قرن از سرکوب ملت‌های غیرفارس ایران، زمان آن رسیده که مسالهای به نام مسالهی ملی در ایران پذیرفته شده و برای حل آن از حکومت مرکزی قدرتمند که در واقع ریشه در ناسیونالیسم دیگر ستیز و برتری طلبی آلمان نازی دارد، عبور کنند. پس از دهه‌ها از تکرار عباراتی مانند تمامیت ارضی و تجزیه طلبی در برابر طرح خواسته‌های ملت‌های تحت ستم، وقت آن رسیده که برای "نجات ایران" نه از راه سرکوب، بلکه از راه اعتراف به کثیرالملله بودن ایران اقدام نمود. ایجاد یک حکومت مرکزی قدرتمند، چه از طریق عامل خارجی و چه از طریق شورش داخلی، تا زمانی که بر ستون سرکوب دیگر هویت‌های ملی استوار باشد، به نوبه‌ی خود مهمترین تهدید برای ایران است.

پس از یکصد سال، یا به عبارتی پس از حضور چهار نسل از روشنفکران، زمان آن رسیده است که به بازاندیشی پرداخته و مفاهیمی مانند "ایران" را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند، جغرافیایی برای همه بدون در نظر گرفتن هویت ملی مردمان آن.



دولت‌های مرکزی که از شعار “ایجاد دولت مرکزی قدرتمند” که توسط روشنفکران داده می‌شد بسیار خشنود بودند و در پی اجرا کردن نسخه روشنفکران برآمدند. بنا به نوشته‌ی پرواند آبراهامیان در کتاب “ایران بین دو انقلاب”، در دوره رضا شاه، شمار باسوادان “فارسی زبان” نیز افزایش و با تعطیل شدن اندک مدارس و انتشاراتی متعلق به جمعیت غیرفارس، شمار باسوادان غیرفارسی زبان کاهش یافت. در سال ۱۳۰۷، مجلس لباس‌های “محلی” را غیرقانونی و افراد مذکور بزرگسال را به پوشیدن لباس‌های مدل غربی موظف کرد. در همین سال، اسامی برخی مکان‌ها تغییر یافت، مثلاً عربستان به خوزستان، بندرانزلی به بندر پهلوی، بخشی از کوردستان به آذربایجان غربی، ارومیه به رضائیه، استرآباد به گرگان، علی‌آباد به شاهی، سلطانیه به اراک و محمره به خرمشهر تبدیل شدند. این سیاست‌ها چنان پیش رفت که در اوایل دهه ۲۰، بودجه اختصاصی تهران بیست برابر بودجه آذربایجان غربی بود، در حالی که جمعیت آذربایجان غربی سه برابر تهران بود.

سیاست‌های یکسان‌سازی، تشکیل حکومت مرکزی قدرتمند و سرکوب خواسته‌های ملی، و در برابر آن مقاومت ملت‌های تحت ستم با شیوه‌های مختلف مبارزه، همچنان ادامه یافت تا به امروز می‌رسیم!

زادگاه خود را خواهد گفت، نه نام افتخار آمیز کشورش را. ما باید فرقه‌های محلی، لهجه‌های محلی، لباس‌های محلی، مراسم و آداب و رسوم محلی را از بین ببریم.” (ایران‌شهر، ۱۱ آذر ۱۳۰۳، صص ۱ و ۲) ماهنامه‌ی “آینده” نیز در یادداشت‌هایی در سال ۱۳۰۴، به ضرورت سرکوب خواسته‌های ملت‌های ایران پرداخته و بر لزوم ایجاد دولت مرکزی و هویت ملی واحد تاکید کرده است. در یکی از سرمقاله‌های آن تحت عنوان “مطلوب ما: وحدت ملی ایران” اینگونه آمده است: “آیده آل ما وحدت ملی ایران است این بیان شامل دو مفهوم است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و “تمامیت ارضی ایران” باشد در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود. کورد، لر، قشقایی، عرب، ترک و ترکمن و غیره هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند به عقیده ما، تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر است. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکن دارند یکنواخت کنیم، یعنی همه را به تمام معنا ایرانی نماییم، آینده تاریکی در جلوی ماست باید هزارها کتاب و رساله دلنشین کم بها به زبان فارسی در تمام مملکت به خصوص آذربایجان و خوزستان منتشر شود. اسامی جغرافیایی غیرفارسی را باید تبدیل کرد و...” (آینده، ۱۱ خرداد ۱۳۰۴، صص ۵ و ۶)

که در سکوت خانه، رادیوی حزب گوش داده شد. به آن لحظه‌ای که نوجوانی در کوچه‌ای در مهاباد، پرچم حزب را روی دیوار کشید و فردایش ناپدید شد. به شبی که پدر خانواده گفت: “پیشمه‌رگه‌کانمان هاتنه گوند، نانی زور بکهن.”

حزب، تبدیل به قطب‌نمایی شده که کوردها را در دل بی‌سرنوشتی و بی‌عدالتی، به سمت معنایی روشن از خود بودن هدایت کرده. خانه‌ای که نه مرز دارد، نه سقف؛ بلکه قلب میلیونها انسان سقفش را بالا نگه داشته‌اند.

در دنیایی که سیاست به فریب و معامله آغشته است، حزب دمکرات همچنان برای بسیاری از کوردها، سنگری مقدس باقی مانده. حتی آنان که انتقاد دارند، هنوز وقتی نام حزب می‌آید، ناخودآگاه دست بر سینه می‌برند؛ چون می‌دانند:

این حزب، صدای پدران‌شان در دادگاه‌های نظامی‌ست.

اشک مادران‌شان بر گورهای بی‌نشان است ناله تبعیدی‌ها در غربت است.

و امید کودکی‌ست که در مدرسه‌ای دورافتاده می‌گوید: “من کوردم.”

حزب دمکرات، چیزی فراتر از یک حزب است؛ هویت زنده یک ملت است. هویتی که نه فراموش می‌شود، نه قابل مصادره است، نه قابل معامله.

۸۰ سال گذشت و هنوز، وقتی پیشمرگه‌ای از کوه پایین می‌آید، یا جوانی در اروپا پلاکارد حزب را بالا می‌برد، همه می‌دانند

مرکزی قدرتمند نیست، ولی برای ایجاد یک حکومت مرکزی قدرتمند، نباید از عامل خارجی (جنگ) کمک گرفت. همچنان که گفته شد، پس پشت نتیجه گیری هر یک از این سه گروه، ایجاد یا بقای حکومت مرکزی با هدف “نجات ایران” که “تجزیه طلبی” (بخوانید قدرت گرفتن پیرامون و ملت‌های تحت ستم ایران)، آن را تهدید می‌کند.

پس از بیش از یکصد سال یا به عبارتی پنج نسل از روشنفکران مرکزگرا (بخوانید فارس محور)، نسل ششم این روشنفکران و سیاسیون، کماکان بر اصل “ایجاد حکومت مرکزی مقتدر” با هدف مقابله با تقسیم قدرت و قدرت گرفتن پیرامون، تاکید می‌کنند.

ناسیونالیسم فارسی و ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند:

ناسیونالیسم فارسی (ایرانی) طی دو مرحله‌ی اصلی شکل گرفت و خود را سازمان داد. مرحله اول روشنفکرانی به اصطلاح ملی‌گرا که تحت تأثیر ناسیونالیسم آلمانی قرار گرفته بودند و نسخه‌هایی برای پیاده نمودن این نوع ناسیونالیسم پیچیدند. و حکومت مرکزی که بخشی از نسخه‌ها را عملی کرد، برای مثال ایجاد “حکومت مرکزی قدرتمند” که به نوبه خود به تثبیت آن ناسیونالیسم انجامید.

همزمان با انقلاب مشروطه و پس از آن، یعنی چند دهه قبل از تشکیل جمهوری‌های کوردستان و آذربایجان، برخی از کلیدواژه‌های سرکوب “اقلیت‌های ملی وارد ادبیات سیاسی شدند، برای مثال تمامیت ارضی و تجزیه طلبی. روشنفکران وقت بر “یک ایرانی کامل” یا “زبان فارسی” و لباس و آداب و رسوم “فارسی”، در کنار ایجاد یک دولت “مرکزی قدرتمند” تاکید ورزیدند.

برای مثال روزنامه “ایران نو” که در سال ۱۲۸۸ منتشر می‌شد، شامل مقالات متعددی در حمایت از تمرکز سیاسی در مرکز است. در یک یادداشت در مجله‌ی “ایران‌شهر” چاپ برلین و بعنوان یکی از پایگاه‌های روشنفکران فارس که تحت تأثیر ناسیونالیسم آلمانی بودند، آمده است: “هرگاه در خارج، از یک مسافر ایرانی ملیت او را بپرسند، وی نام

دل کوه بخواست که گفت:

”حزب دمکرات را نمی‌شود از بین برد.“

در برابر سرکوب، حزب از مسیر خود عقب ننشست. هیچ امتیازی را نپذیرفت که ذره‌ای از شرافت ملت را زیر سؤال ببرد. و چه چیزی گویاتر از این حقیقت که حتی در سخت‌ترین سالها، مردم باز هم به حزب رجوع کردند، خانه‌های خود را گشودند، فرزندان‌شان را روانه صفوفش کردند، و در سکوت، حزب را زنده نگه داشتند.

امروز، ۸۰ سال پس از تولد این جنبش،

هنوز کوه‌ها گواهی می‌دهند؛

که این حزب، فقط یک سازمان نیست، یک سوگند تاریخی است.

حزب دمکرات، فراتر از حزب؛ هویت ملی، احساس جمعی

برای یک کورد، حزب دمکرات فقط یک نهاد سیاسی نیست. حزب، بازتاب یک حس عمیق است؛ حس بودن، ایستادن، و نایستادن برابر تحقیر تاریخی.

این حزب، در ناخودآگاه هزاران زن و مرد کورد جاری‌ست، مثل لالایی‌ای که مادری در کودکی برای فرزندش خوانده، یا مثل بوی باروتی که از لباس پدر پیشمرگه باقی مانده است.

وقتی نام حزب دمکرات به میان می‌آید، مردم فقط به جلسات و شورا و بیانیه فکر نمی‌کنند؛ دلها به سمت خاطرات جمعی پر می‌کشد. به سوی شبیهایی



پس از جنگ ۱۲ روزه، داخل و خارج از کشور فضای سیاسی ملت‌پهی را تجربه کرده است و بخشی از دیدگاه‌های سیاسی نیز در قالب بیانیه‌هایی منتشر شده‌اند. نظرات و تفسیرهای ارائه شده را می‌توان به طرق مختلف تقسیم بندی نمود. عمده‌ترین تقسیم بندی شامل حامیان جنگ، مخالفان جنگ و مخالفان رژیم در عین مخالفت با جنگ است. ولی به عقیده‌ی نگارنده، با توجه به نتایجی که هریک از این سه گروه از نوع نگاهشان به جنگ می‌گیرند، می‌توان به قطع گفت مسالهی اصلی هر سه گروه، ماندن و ادامه‌ی حکومت مرکزی قدرتمند در ایران، با هدف “نجات ایران از مساله ی تجزیه” می‌باشد.

می‌توان ادعا کرد، دلواپسان حکومت قدرمند مرکزی، به عبارتی هر سه گروه ذکر شده، به این صورت تحلیل می‌کنند: “حملات خارجی علیه رژیم ایران یا ماندن رژیم فعلی موجب تضعیف حکومت مرکزی می‌شود که به ایجاد خلا قدرت انجامیده و خود به نوبه‌ی خود باعث ایجاد هرج و مرج و در نهایت می‌تواند به تجزیه ایران بیانجامد.” بنابراین حامیان جنگ معتقدند با جنگ علیه این رژیم و از بین بردن آن، می‌توان دوباره یک حکومت مرکزی قدرتمند ایجاد کرد. مخالفان جنگ برعکس معتقدند این رژیم یک حکومت مرکزی قدرتمند است و سرنگونی آن از طریق عامل خارجی (جنگ) به خلا قدرت خواهد انجامید. گروه سوم یا به عبارتی مخالفان جنگ و مخالفان حکومت، تشابهاتی با هریک از دو گروه اول دارند، به عبارت دیگر این گروه معتقدند این رژیم یک حکومت

ادامه صفحه ۳

حزب جایی نداشته است.

از همان فردای اعدام پیشوا قاضی محمد، وقتی طناب دار هنوز خیس از خون بود، حزب به زیر زمین رفت؛ به دل کوه‌ها، به قلب تبعید، به خانه‌های شبانه. اما فرار نکرد، پنهان نشد، بلکه ریشه دواند؛ در دل مردم، در زمزمه‌های شبانه، در شعر و موسیقی، در کلمات معلمانی که بی‌صدا هویت را تعلیم می‌دادند.

کوهستانهای کوردستان، نه تنها پناهگاه، که دانشگاه وفاداری شدند. هر سنگر، مدرسه‌ای شد برای یادگیری مقاومت. پیشمرگه‌ها، نه فقط سربازانی مسلح، بلکه حاملان اندیشه، حافظان حرمت بودند. در سرمای زمستان و آتش تابستان، با تنی خسته اما دلی استوار، محافظان آرمان حزب شدند.

تبعید نیز نتوانست این شعله را خاموش کند. در اردوگاه‌ها، در شهرهای بی‌نام غربت، حزب باز هم زنده ماند. صدای رادیوی حزب، شبهای خاموش را روشن کرد. پیام‌های مخفی، اعلامیه‌ها، و نفسهای زخمی، نشان دادند که این حزب فقط در جغرافیا نیست؛ در وجدان و حافظه یک ملت است.

جمهوری اسلامی و رژیم پیشین، به خیال خود خواستند حزب را به حاشیه ببرند؛ اما هر شهید، هزار مشعل برپا کرد. و هر بار که گمان کردند حزب مرده، صدایی از

ستونهایی بودند که در کنار پیشوا قاضی محمد، هویت حزب را معنا کردند.

این رهبران، حزب را نه فقط با سخن، که با خون خود تثبیت کردند.

اما این راه، فقط راه رهبران نبود. هزاران پیشمرگه، صدها روشنفکر، آموزگاران خاموش، مادران شهید، شاعران تبعید، دانشجویان زندانی، کشاورزان مظلوم، همه و همه، پازل این عظمت‌اند.

حزب دمکرات، هرگز ادعای بی‌نقص بودن نکرد؛ اما همیشه وفادارترین صدا به ملت کورد باقی ماند. و این، بزرگترین شرافت یک جریان سیاسی است؛ که مردم، در تمام مصیبت‌ها، هنوز آن را صدا می‌زنند، هنوز با آن گریه می‌کنند، و هنوز به آن امید دارند.

امروز، در هشتمین دهه زندگی‌اش، حزب با وجود تمام حملات، ترورها، فریبها و خیانتها، زنده است.

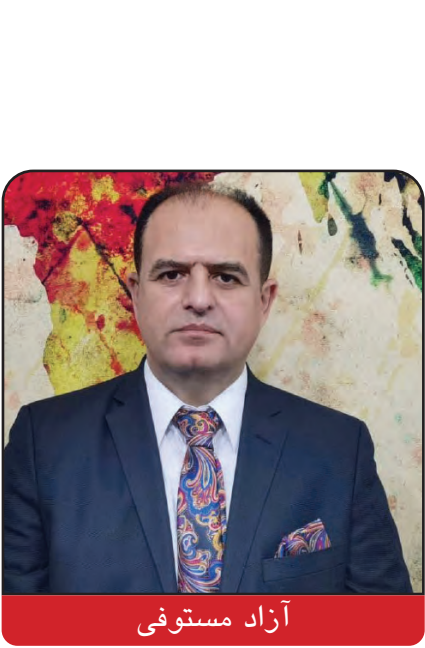
در دل کوه، در دل تبعید، در کلمات نسل جدید، در آرزوهای یک ملت.

و چه افتخاری بالاتر از این؟ که یک حزب، نه برای قدرت، نه برای ثروت، بلکه برای وجود یک ملت زنده مانده باشد.

تبریک من به حزب زاده شدی در طوفان، قد کشیدی در خاکستر، و در دل مردم جاودانه شدی

زنده‌باد حزب دمکرات کوردستان ایران، خانه آرزوهای یک ملت.

سالروز ۸۰ سالگی‌ات مبارک باد.



نوشته: فیلسوف کانادایی، چارلز تیلور
ترجمه: آزاد مستوفی

بخش اول

برخی از شاخه‌های سیاست معاصر بر نیاز و گاه بر مطالبه، به رسمیت شناختن استوارند. می‌توان گفت که این نیاز، یکی از نیروهای محرکه در پشت بسیاری از جنبش‌های ملی‌گرایانه‌ی سیاسی است. و مطالبه‌ی به رسمیت شناختن نیز امروزه در قالب‌های گوناگون، از جمله در دفاع از گروه‌های اقلیت یا «فرودست»، در برخی اشکال فمینیسم، و در آنچه امروزه «سیاست چندفرهنگی» نامیده می‌شود، نمود پیدا کرده است.

مطالبه‌ی به رسمیت شناختن در این موارد اخیر، فوریتی پیدا می‌کند، زیرا میان «شناخته‌شدن» و «هویت» پیوندی بنیادین فرض می‌شود؛ جایی که «هویت» اشاره دارد به درک فرد از این‌که کیست — یعنی ویژگی‌های بنیادین و تعریف‌کننده‌اش به‌عنوان یک انسان. این مقاله بر این فرض استوار است که هویت ما تا حدی از دل به رسمیت شناختن یا عدم به رسمیت شناختن شکل می‌گیرد — و اغلب از دل «بدشناسی» (Misrecognition) شکل می‌گیرد — و بنابراین اگر فرد یا گروهی از سوی دیگران تصویری محدودکننده، تحقیرآمیز یا نفرت‌انگیز از خود دریافت کند، ممکن است آسیب واقعی ببیند و هویش به‌شکل تحریف‌شده‌ای شکل گیرد. عدم شناسایی یا بدشناسایی می‌تواند زبان‌بار باشد، نوعی از ستم به شمار آید، و شخص را در حالت تقلیل‌یافته و کاذبی از هستی زندانی کند.

برخی فمینیست‌ها استدلال کرده‌اند که زنان در جوامع پدرسالار، به گونه‌ای اجتماعی‌شده‌اند که تصویر پست و کم‌ارزشی از خود بپذیرند. آنان این تصویر تحقیرآمیز را درونی کرده‌اند، به‌گونه‌ای که حتی اگر برخی موانع بیرونی برداشته شوند، ممکن است دیگر قادر نباشند از فرصت‌های جدید بهره‌مند شوند. و حتی فراتر از این، محکوم‌اند به رنج ناشی از عزت‌نفس پایین. به‌تازگی استدلال مشابهی درباره‌ی بومیان و مردمان استعمارشده مطرح شده است. گفته می‌شود که از سال ۱۶۹۲ میلادی، اروپایی‌ها تصویری از این مردمان به‌عنوان موجوداتی پست و «غیرمتمدن» ارائه داده‌اند و از طریق سلطه‌ی نظامی، اغلب توانسته‌اند این تصویر را بر آنان تحمیل کنند. چهره‌ی «کالیبان» (شخصیت بومی در نمایشنامه‌ی طوفان شکسپیر) به نمادی از این تصویر تحقیرآمیز بدل شده است.

در این دیدگاه‌ها، بدشناسایی صرفا فقدان احترام شایسته نیست، بلکه زخمی عمیق وارد می‌کند و قربانیانش را دچار نفرت از خود می‌سازد. به رسمیت شناختن، صرفا یک لطف یا احترام اخلاقی نیست؛ بلکه نیازی حیاتی برای انسان است.

بخش دوم:

اهمیت به رسمیت شناختن، امروزه در اشکال گوناگون به‌طور گسترده‌ای به رسمیت شناخته شده است.

در سطحی صمیمی و شخصی، همه‌ی ما می‌دانیم که هویت چگونه می‌تواند از رهگذر تعامل با دیگران مهم و تأثیرگذار شکل گیرد، یا در صورت فقدان یا تحریف این تعامل، مخدوش شود. در سطح اجتماعی، ما با سیاست مداومی از «به رسمیت شناختن برابر» روبه‌رو هستیم. هر دو سطح، به شدت تحت تأثیر ایده‌ی رو به رشد اصالت (authenticity) قرار دارند و شناسایی (recognition) نقش بنیادینی در فرهنگی ایفا می‌کند که پیرامون این ایده شکل گرفته است. در سطح صمیمی، می‌توان دید که هویت آغازین فرد، تا چه اندازه نیازمند و آسیب‌پذیر نسبت به شناخت یا عدم شناخت از سوی "دیگران مهم" (significant others) است. در فرهنگی که «اصالت» ارزش بنیادی دارد، روابط انسانی به عنوان محل‌های اصلی برای کشف و تصدیق خود تلقی می‌شوند. روابط عاشقانه تنها به‌خاطر برآورده‌کردن نیازهای عمومی زندگی مدرن مهم نیستند بلکه به این دلیل اساسی‌اند که ظرف‌هایی برای شکل‌گیری هویت درونی‌اند.

در سطح اجتماعی این درک که هویت‌ها در گفت‌وگوی باز شکل می‌گیرند، نه در قالب اسکرپت‌ها یا نقش‌های از پیش‌تعیین‌شده‌ی اجتماعی، باعث شده است که سیاست «شناسایی برابر» به جایگاهی مرکزی‌تر و پرچالش‌تر برسد. در واقع، این درک باعث شده که اهمیت این سیاست بسیار بیشتر شود. به رسمیت شناختن برابر، نه‌فقط شیوه‌ای مناسب برای یک جامعه‌ی دموکراتیک سالم است بلکه امتناع از آن می‌تواند آسیب‌زا باشد. تصویری تحقیرآمیز یا پست‌شمار از دیگری، اگر درونی شود، می‌تواند عامل سرکوب باشد.

نه‌فقط فمینیسم معاصر، بلکه مباحث مربوط به نژاد، اقلیت‌ها و چندفرهنگی‌گرایی نیز بر این اصل بنا شده‌اند که فقدان به رسمیت شناختن، نوعی ستم است. از این‌رو، گفتمان به رسمیت شناختن در دو سطح برای ما آشنا شده است: نخست در حوزه‌ی شخصی و صمیمی، جایی که هویت و «خود» در دل گفت‌وگو و کشمکش با دیگران مهم شکل می‌گیرد و سپس در حوزه‌ی عمومی، جایی که سیاست شناسایی برابر به نقش پررنگ‌تری دست یافته است.

برخی نظریه‌پردازان فمینیسم تلاش کرده‌اند پیوندهایی میان این دو سطح برقرار کنند. در این‌جا، من می‌خواهم تمرکز خود را بر حوزه‌ی عمومی بگذارم و بررسی کنم که «سیاست به رسمیت شناختن برابر» تا کنون چه معنایی داشته و چه معنایی می‌تواند داشته باشد. در واقع، این سیاست دو معنای متفاوت پیدا کرده است، که هر یک با یکی از دو تحول بزرگ تاریخی در پیوند است.

بخش سوم:

نخستین معنای سیاست به رسمیت شناختن، با گذار از مفهوم «افتخار» به «کرامت» همراه است. این تغییر تاریخی، سیاستی را به‌وجود آورده است که بر شأن و کرامت برابر همه‌ی شهروندان تأکید می‌کند. در این سیاست، هدف، برابری حقوق و امتیازهاست و تلاش می‌شود که از وجود شهروندان «درجه‌یک» و «درجه‌دو» به هر قیمتی جلوگیری شود.

البته، اقدامات مشخصی که بر پایه‌ی این اصل اتخاذ شده‌اند، بسیار متنوع و گاه بحث‌برانگیز بوده‌اند. برای برخی، این برابری فقط شامل حقوق مدنی و سیاسی (مانند حق رأی) می‌شود، و برای برخی دیگر، باید به حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز تسری یابد. بر اساس دیدگاه دوم، کسانی که به دلیل فقر سیستماتیک نمی‌توانند از حقوق شهروندی‌شان به‌خوبی استفاده کنند، در واقع به موقعیت شهروند درجه‌دو تنزل یافته‌اند و بنابراین باید با اقداماتی اصلاحی، شکاف موجود کاهش یابد.

اما در همه‌ی تفسیرها، اصل «برابری شهروندی» امروزه به‌طور گسترده پذیرفته شده است. حتی محافظه‌کارترین مواضع نیز خود را با این اصل توجیه می‌کنند. بزرگ‌ترین پیروزی اخیر این اصل را می‌توان در جنبش حقوق مدنی آمریکا در دهه ۱۹۶۰ دید. حتی مخالفان اعطای حق رأی به سیاه‌پوستان در ایالت‌های جنوبی آمریکا، ناگزیر بودند از استدلال‌هایی استفاده کنند که با اصل جهان‌شمولی سازگار باشد؛ مثلاً آزمون‌هایی که هنگام ثبت‌نام رأی‌دهندگان اجرا می‌شد.

اما دومین تحول که به پیدایش مفهوم مدرن «هویت» انجامید، سیاستی دیگر را شکل داده است: سیاست تفاوت (Politics of Difference).

البته این سیاست نیز ریشه‌هایی در جهان‌شمول‌گرایی دارد و خواهان به رسمیت شناختن هویت‌های منحصر به فرد است. اما این بار، به رسمیت شناختن چیزی متفاوت را می‌طلبد:

- در سیاست کرامت برابر، چیزی که تثبیت می‌شود باید برای همگان یکسان باشد یعنی مجموعه‌ای یکسان از حقوق و مصونیت‌ها.
- ولی در سیاست تفاوت، از ما خواسته می‌شود که هویت خاص و متمایز فرد یا گروهی را شناسایی کنیم، ویژگی‌هایی که آن‌ها را از دیگران متفاوت می‌کند.

ادعای اصلی اینجاست: آنچه خواسته شده به رسمیت شناخته شود، همان چیزی است که تاکنون نادیده گرفته شده یا در قالب هویت مسلط، هضم و جذب شده است و این جذب یا یکسان‌سازی (assimilation)، گناهی بنیادین علیه آرمان «اصالت» به شمار می‌آید. در دل این مطالبه، همچنان اصلی جهان‌شمول عمل می‌کند: اصل برابری. سیاست تفاوت، همچنان پر است از اعتراض علیه تبعیض و شهروندی درجه‌دو. این همان ورودی است که اصل برابری از طریق آن وارد سیاست تفاوت می‌شود اما به‌محض ورود، مطالبات این سیاست به‌سختی با سیاست شأن برابر قابل انطباق است. چرا که از ما خواسته می‌شود چیزی را به رسمیت بشناسیم و به آن جایگاه دهیم که همگانی نیست بلکه خاص است. به‌عبارت دیگر، ما فقط زمانی به افراد احترام می‌گذاریم که ویژگی‌های خاص‌شان را نیز محترم بدانیم. مطالبه‌ای جهان‌شمول، ما را وامی‌دارد که به تفاوت‌ها احترام بگذاریم

بخش چهارم:

امروزه تعارض‌های مشابهی پیرامون سیاست تفاوت به چشم می‌خورد. جایی که سیاست شأن برابر برای حذف تبعیض، خواهان نادیده‌گرفتن تفاوت‌های میان شهروندان است یعنی نسبت به تفاوت‌ها «کور» عمل می‌کند، سیاست تفاوت اغلب اصرار دارد که این تمایزها مبنای رفتار متفاوت قرار گیرند.

به‌عنوان مثال:

- اگر مطالبات برای خودگردانی بومیان در کانادا سرانجام پذیرفته شود، اعضای قبایل بومی حقوق و اختیاراتی خواهند داشت که سایر شهروندان کانادایی از آن برخوردار نیستند.
- اقلیت‌های خاصی ممکن است حق طرد دیگران را داشته باشند تا بتوانند یکپارچگی فرهنگی خود را حفظ کنند.
- این‌گونه است که دو نوع سیاست — هر دو مبتنی بر اصل احترام برابر — با یکدیگر در تضاد قرار می‌گیرند:
- از نگاه نخست، احترام برابر یعنی رفتار برابر با همه، بی‌توجه به تفاوت‌ها.

این دیدگاه، بر آن‌چه در همه‌ی انسان‌ها مشترک است تمرکز دارد.

- اما دیدگاه دوم می‌گوید باید تمایزات را شناخت و حتی پرورش داد. دو نقد متقابل نیز مطرح می‌شود:
 - سیاست شأن برابر، به سیاست تفاوت خرده می‌گیرد که اصل عدم تبعیض را نقض می‌کند.
 - در مقابل، سیاست تفاوت، به سیاست شأن برابر ایراد می‌گیرد که هویت را انکار می‌کند و مردم را به قالبی همگن و غیرواقعی مجبور می‌سازد.

و بدتر اینکه، این قالب همگن، معمولاً بی‌طرف و خنثی هم نیست بلکه به‌طور ضمنی بازتاب‌دهنده‌ی فرهنگ مسلط است. در نتیجه، فقط اقلیت‌ها و فرهنگ‌های سرکوب‌شده‌اند که مجبور می‌شوند خود را به شکلی بیگانه قالب‌ریزی کنند. بنابراین، جامعه‌ای که وانمود می‌کند «بی‌تفاوت است نسبت به تفاوت‌ها»، نه‌فقط غیرانسانی است (چون هویت را سرکوب می‌کند) بلکه در واقع بسیار تبعیض‌آمیز هم هست

هرچند این تبعیض به‌صورت پنهان و ناخودآگاه عمل می‌کند.

این موضوع زمانی آشکارتر شد که در سال ۱۹۸۲، منشور حقوق کانادا (Canadian Charter of Rights) تصویب شد؛ منشوری که نظام سیاسی کانادا را شبیه آمریکا کرد با فهرستی از حقوق که پایه‌ای برای نظارت قضایی بر قوانین در سطوح مختلف حکومت فراهم می‌کرد.

در این چارچوب، این پرسش مطرح شد که چگونه باید این منشور را با مطالبات فرهنگی فرانسه‌زبان‌های کانادا (به‌ویژه مردم کبک) و نیز با مردمان بومی تطبیق داد.

در اینجا، موضوع اصلی، خواست بقای فرهنگی این گروه‌ها بود، و مطالبه‌شان برای برخورداری از خودگردانی سیاسی و توانایی وضع قوانین خاص برای حفاظت از هویتشان.

مثال‌هایی از کبک:

- قانونی تصویب شد که فقط برخی افراد اجازه دارند فرزندانشان را به مدارس انگلیسی‌زبان بفرستند (نه فرانسوی‌زبان‌ها و نه مهاجران).
- قانونی دیگر، الزام می‌کرد که کسب‌وکارهایی با بیش از ۵۰ کارمند، به زبان فرانسوی اداره شوند.
- قانون سوم، نصب تابلوهای تجاری به زبانی جز فرانسوی را ممنوع می‌کرد.

در واقع، دولت کبک محدودیت‌هایی بر مردم خودش تحمیل کرد تا هدف جمعی بقا را دنبال کند، محدودیت‌هایی که ممکن بود در جوامع دیگر کانادا، با استناد به منشور حقوق، مردود اعلام شوند. بنابراین، پرسش بنیادین این بود: آیا این گونه تفاوت‌ها در قوانین، قابل‌قبول هستند یا نه؟

بخش پنجم:

اینجا ما وارد بحثی می‌شویم که در مباحث

سیاست به رسمیت شناختن هویت

امروزی پیرامون چندفرهنگی‌گرایی بسیار برجسته شده است، یعنی بحث درباره‌ی تحمیل یک فرهنگ بر فرهنگ دیگر، و ادعای برتری ضمنی فرهنگی که این تحمیل را توجیه می‌کند.

اما باید توجه داشت که در مثال‌هایی که پیش‌تر درباره‌ی کبک آوردیم، مسئله بر سر «ارزش برابر فرهنگ‌ها» به معنای قوی و رادیکال آن نبود. در آنجا، موضوع این بود که آیا هدف بقا و حفظ یک فرهنگ خاص، می‌تواند هدفی مشروع تلقی شود؟ و آیا اهداف جمعی فرهنگی، می‌توانند مبنایی برای بازنگری قضایی در قوانین یا برای اتخاذ سیاست‌های مهم اجتماعی باشند؟

در اینجا، مطالبه مطرح‌شده این بود که: بگذارید فرهنگ‌ها بتوانند از خود دفاع کنند، تا حدی که معقول و منطقی است. اما در گامی فراتر، خواسته‌ی جدیدی مطرح می‌شود: نه فقط بقا، بلکه به رسمیت شناختن ارزش برابر فرهنگ‌ها.

حال پرسش این است: آیا باید هر فرهنگی را به‌خاطر صرف وجودش، به‌عنوان چیزی با ارزش برابر شناسایی کنیم؟ آیا این به معنای تعهدی اخلاقی یا فلسفی برای ماست؟ یا صرفا یک رویکرد عملی در مواجهه با تنوع فرهنگی است؟ باید جایگاهی میان دو حد افراطی یافت

- از یک‌سو، مطالبه‌ای غیرصادقانه و یکدست برای «ارزش برابر همه‌ی فرهنگ‌ها» — که گاه در سیاست‌های رسمی چندفرهنگی‌گرایی دیده می‌شود
- از سوی دیگر، حصارکشیدن به دور یک دیدگاه قوم‌مدارانه (Ethnocentrism) که فقط ارزش‌های فرهنگی خود را معیار قرار می‌دهد. واقعیت این است که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که فرهنگ‌ها نه‌تنها در سطح جهانی با هم درآمیخته‌اند، بلکه درون هر جامعه‌ی واحد نیز با یکدیگر ترکیب شده‌اند.

در چنین وضعیتی، آن‌چه می‌توان پذیرفت، پیش‌فرض ارزش برابر است؛ نوعی «موضع اولیه» که ما هنگام مواجهه با فرهنگ دیگر اختیار می‌کنیم. شاید ضرورتی ندارد که از خود بپرسیم: آیا دیگران می‌توانند این را به‌عنوان یک حق از ما مطالبه کنند؟ بلکه کافی‌ست بپرسیم: آیا این شیوه‌ی مناسبی برای مواجهه‌ی ما با دیگری نیست؟

شاید واقعا مسئله‌ای اخلاقی در میان باشد. ما فقط با درک محدودیت خودمان در داستان بزرگ انسانی، می‌توانیم این پیش‌فرض را بپذیریم.

آن‌چه ما را از پذیرش این اصل باز می‌دارد، تکبر یا یک ضعف اخلاقی مشابه آن است اما پیش‌فرض ارزش برابر، از ما نمی‌خواهد که فوراً داوری‌های قطعی و شاید غیرواقعی درباره‌ی ارزش فرهنگ‌ها ارائه دهیم.

بلکه از ما می‌خواهد که:

- نگاه خود را باز کنیم به روی مطالعه‌ی تطبیقی فرهنگ‌ها؛
- و در این فرایند، آماده‌ی آن باشیم که افق‌های خود را گسترش دهیم.

از همه مهم‌تر، این پیش‌فرض مستلزم آن است که بپذیریم فاصله‌ی بسیاری داریم با افق نهایی‌ای که از آن، ارزش نسبی فرهنگ‌ها را بتوان به‌روشنی دید. پذیرش این موضع، یعنی گسستن از یک توهم که هنوز هم بسیاری از «چندفرهنگی‌گرایان» و حتی مخالفان سرسخت‌شان را در چنگ خود دارد.

هشتاد سال پایداری،

به مناسبت ۸۰مین سالگرد تأسیس حزب دمکرات کوردستان ایران



تاسیس جمهوری کوردستان، پرچم، سرود ملی و نیروی پیشمرگ کوردستان از اهم افتخارات حزب دموکرات‌اند



حزب دموکرات کوردستان ایران

۸۰ سال مبارزه پیگیرانه در راستای تحقق حقوق ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی

تاریخ با بازیگری دیپلماتیک، به‌ویژه در دوره رهبری دکتر قاسملو—تبدیل به نماینده مشروع مسأله کورد در سطح بین‌المللی شد، یعنی بسیج سیاسی را به بسیج دیپلماتیک بسط داد.

۳) نهادسازی برای ملت‌سازی پایدار: از احساس هویت تا اداره خودگردان

نقش سوم حزب، آن چیزی است که ارنست گلنر (Ernest Gellner) و اریک هابسبام (Eric Hobsbawm)

مرکزی یا جامعه بین‌المللی را افزایش می‌دهد؛

- بین سطوح مختلف نیروهای اجتماعی (دانشجویان، کارگران، زنان، روشنفکران) پیوند شبکه‌ای ایجاد می‌کند
 - در موارد فشار، زمینه دفاع مشروع سازمان‌یافته را فراهم می‌سازد.
- در تجربه حزب دمکرات کوردستان ایران، این نقش در بسیج پیشمرگه‌ها، سازماندهی کمیته‌ها و شوراهای مردمی، و شکل‌دهی به شبکه‌های مخفی در دوره‌های سرکوب کاملاً قابل مشاهده است. همچنین حزب در برهه‌هایی از

- مراسم ملی و سنت‌سازی‌های مدرن
- عملاً ملت را از یک "امر بالقوه" به یک "امر بالفعل نمادین" تبدیل می‌کند. در این معنا، حزب نه‌تنها نماینده سیاسی، بلکه "مهندس فرهنگی ملت" است.
- در مورد حزب دمکرات کوردستان ایران، این نقش در ساختاردهی به هویت ملی کوردی در شرق کوردستان، احیای زبان کوردی، نام‌گذاری مکان‌ها و یادآوری چهره‌های ملی مانند قاضی محمد، دکتر قاسملو و شرفکندی آشکارا قابل ردیابی است. حزب، کورد بودن را به زبان، تقویم، مراسم و سازمان ترجمه کرده و در حافظه جمعی نهادینه ساخته است.

۲) بسیج منابع و سازماندهی مقاومت: از جمع پراکنده به قدرت چانه‌زنی

نقش دوم حزب، بسیج و سازماندهی جمعی است، نقشی که نظریه‌پردازان چون چارلز تیلی (Charles Tilly) و داگ مک‌آدام (Doug McAdam) در نظریه بسیج منابع (Resource Mobilization Theory) بر آن تأکید دارند.

حزب در این چارچوب:

- از پراکندگی مقاومت‌ها جلوگیری می‌کند و آن‌ها را در چارچوبی سازمان‌یافته متمرکز می‌سازد.
- هزینه‌های کنش جمعی (سرکوب، بی‌اعتمادی، بی‌ثباتی) را کاهش می‌دهد؛
- ظرفیت چانه‌زنی با قدرت

سیاسی امروز این حزب ظرفیت ارائه یک راهکار نهادی پایدار بر مبنای اتحاد داوطلبانه در ایران چندملیتی را دارد؟

سه نقش حزب در نظریه‌های معاصر: بازنمایی، بسیج، نهادسازی

در سنت اندیشه سیاسی و جامعه‌شناسی تاریخی، احزاب سیاسی—به‌ویژه در زمینه‌های تحت سلطه و ستم ملی، تنها ابزار انتخابات یا رقابت قدرت نیستند، بلکه ساختارهایی‌اند که نقش‌های عمیق‌تری در شکل‌دادن به هویت، بسیج جمعی و ساخت ملت ایفا می‌کنند. در جنبش‌های رهایی‌بخش، سه نقش کلیدی حزب چنین تبیین شده است:

۱) بازنمایی هویت ملی: از تخیل جمعی تا واقعیت نمادین

نخستین نقش بنیادین حزب در چنین زمینه‌هایی، «بازنمایی سیاسی و فرهنگی ملت» است. همان‌طور که بندیکت اندرسون در اثر کلاسیک خود «جماعت‌های خیالی» (Imagined Communities) می‌گوید، ملت‌ها نه براساس خون یا جغرافیا، بلکه از طریق فرآیند تخیل فرهنگی و سیاسی شکل می‌گیرند—و حزب سیاسی یکی از نهادهایی است که این تخیل را سازمان می‌دهد.

حزب از طریق:

- زبان رسمی و آموزش بومی
- پرچم، سرود، تقویم تاریخی
- روایت شهدا و خاطره جمعی
- نشریه، رسانه، ادبیات حزبی

سرکوب کوردستان،

صدور احکام سنگین و چرایی اعدام‌های چندباره برای فعالان سیاسی؟

هستند؛ خشونت‌ی که فیلسوفان حقوق آن را مصداق «Legalized Violence» دانسته‌اند.

این سرکوب، هرچند بر بستر خشونت سازمان‌یافته اعمال می‌شود، اما همزمان بخشی از حافظه‌ی تاریخی مقاومت مردم کورد است؛ مقاومتی که در برابر حذف و انکار، ایستاده است.

مطالبه عدالت در سطح بین‌المللی در نهایت، آنچه در بوکان و دیگر نقاط کوردستان در حال وقوع است، نه تنها یک بحران حقوق بشری، بلکه نشانه‌ای آشکار از بن‌بست یک سیستم قضایی است که از اصول عدالت و انصاف تهی شده و به ابزاری برای سرکوب تبدیل شده است. جامعه جهانی و نهادهای بین‌المللی حقوق بشر نمی‌توانند در برابر این نقض‌های فاحش بی‌تفاوت بمانند. لازم است فشارهای دیپلماتیک و حقوقی بر جمهوری اسلامی افزایش یابد تا این احکام غیرانسانی لغو شده و عاملان شکنجه و نقض حقوق بشر پاسخگو باشند.

صدای آنانی که امروز با تهدید و خشونت روبرو شده‌اند، فردا می‌تواند منشاء شکل‌گیری عدالت جهانی باشد؛ عدالت جهانی‌ای که در چشم‌انداز حقوق بشری، امروز باید در برابر سخن ساقط‌شده‌ی دستگاه قضایی استوار ایستادگی کند. هیچ مجازاتی مشروع نیست، وقتی صادرکننده‌اش ساختاری است که خود بنیاد عدالت را انکار می‌کند.

از اصطلاحاتی چون "بغی"، "محاربه"، "تشکیل گروه باغی"، و "جاسوسی برای موساد" بهره برده‌اند. اما این واژگان نه بر پایه مستندات حقوقی روشن، بلکه با هدف ساختن دشمن فرضی و مشروع‌سازی سرکوب سیاسی به‌کار رفته‌اند.

از منظر فلسفه‌ی حقوق، این کاربرد مبهم و تثبیت‌شده، گویای ترجیح اقتدار دستوری بر قاعده قانونی است و نشان می‌دهد که این واژگان، بیش از آن‌که بر مبنای تحلیل حقوقی باشند، ابزارهای تحمیل خشونت و سرکوب‌اند که به‌طور عامدانه در خدمت تثبیت سلطه و ایجاد رعب نمادین در جامعه به کار گرفته می‌شوند.

ابعاد فلسفی – حقوقی سرکوب در کوردستان

در دهه‌های گذشته، نهادهای مستقل حقوق بشری مانند عفو بین‌الملل به صراحت هشدار داده‌اند که اقلیت‌های ملی، به‌ویژه ملت کورد، در ساختار قضایی ایران از تبعیض سیستماتیک رنج می‌برند. این تبعیض، نه در لایه‌ای اتفاقی، بلکه در مهره‌به‌مهره ساختار حقوقی و امنیتی دیده می‌شود.

دادگاه‌های انقلاب در شهرهای کوردستان به عرصه‌هایی برای سرکوب سیاسی و امنیتی تبدیل شده‌اند. این نهادها با اعمال قوانین امنیتی مبهم و صدور مجازات‌های شدید، از جمله اعدام چندباره، در پی رمزگشایی خشونت قانونی‌سازی‌شده

دیگر توازن میان جرم و مجازات نیست، بلکه کارکرد نمادین سرکوب دولتی است

نقض بنیادین دادرسی عادلانه: شکنجه، اعترافات اجباری و ناپدیدسازی قهری

پایه تمام احکام صادره، اعترافات تحت شکنجه و ناپدیدسازی قهری این زندانیان است. اما طبق اصول حقوق بین‌الملل، از جمله ماده میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، استفاده از شکنجه برای اخذ اعتراف، نه‌تنها فاقد مشروعیت حقوقی است، بلکه خود یک جنایت بین‌المللی محسوب می‌شود. در هیچ‌کدام از این پرونده‌ها، افراد از حق دسترسی به وکیل مستقل، دادگاه علنی یا حق تجدیدنظر واقعی برخوردار نبوده‌اند. این روند، نه محاکمه، بلکه صحنه‌سازی قضایی برای قتل سیاسی است.

جرم‌سازی به‌مثابه ابزار حذف نمادین

در نظام‌های حقوقی مدرن، جرم‌سازی یا جرم‌انگاری فرآیندی است که طی آن، رفتارهای خاصی به‌عنوان جرم تعریف می‌شوند. این فرآیند باید براساس اصول حقوقی و با در نظر گرفتن ملاحظات اخلاقی و اجتماعی انجام گیرد. اما در جمهوری اسلامی ایران، این فرآیند به ابزاری برای سرکوب سیاسی و حذف مخالفان تبدیل شده است.

دادگاه‌های انقلاب، در صدور این احکام،



دکتر مجید حقی

در ۲۵ مرداد ۱۴۰۳، حزب دمکرات کوردستان ایران هشتاد ساله می‌شود. حزبی که در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ هجری شمسی به رهبری قاضی محمد و بر بستر "جمعیت احیای کوردستان" بنیان نهاده شد. در فاصله‌ای کوتاه به نخستین تجربه مدرن دولت—ملت کوردی در مهاباد انجامید. اگرچه جمهوری کوردستان تنها یازده ماه دوام آورد، اما حزب دمکرات کوردستان ایران طی هشت دهه تداوم، نهادهای مقاوم، هویت مدرن، دیپلماسی سیاسی، گفتمان ملی و ساختار حزبی را در متن جنبش ملی کوردستان نهادینه ساخت.

امروز در پرتو تجربیات جهانی از جنبش‌های رهایی‌بخش و نیز با رجوع به ادبیات نظری ملت‌سازی، می‌توان این پرسش را مطرح کرد: که نقش حزب دمکرات کوردستان ایران در ملت‌سازی کورد و بازتعریف رابطه ملت‌های ایرانی با دولت مرکزی چه بوده است؟ و آیا برنامه



اژین حسینی

گزارش اخیر سازمان حقوق بشری "هنگاو" درباره صدور ۱۱ حکم اعدام و ۲۱۹ سال و ۸ ماه حبس برای ۱۳ نفر از بازداشت‌شدگان جنبش "ژن، ژیان، ژازادی" در بوکان، بار دیگر ابعاد هولناک سرکوب در کوردستان را آشکارتر کرد. این احکام که نمود آشکار و ادامه‌دار یک سیاست سرکوب ساختاری در برابر کوردستان است، بیانگر تداوم رویکرد امنیتی و خشونت‌بار جمهوری اسلامی ایران علیه فعالان و معترضان کورد است. این احکام، برخاسته از یک ساختار سیاسی-قضایی فاقد مشروعیت و مبتنی بر اعمال بی‌قید خشونت دولتی‌اند که نه تنها خود را پاسخگو به هیچ‌گونه قانون یا معیار حقوقی نمی‌داند، بلکه اساساً قانون را به‌مثابه ابزاری برای تثبیت سلطه، حذف مخالفان، و مشروعیت‌بخشی به سرکوب طراحی و اجرا می‌کند.

ادامه صفحه ۶

آن را نهادسازی برای ملت‌سازی می‌نامند. آنان باور دارند که ملت صرفا یک احساس جمعی نیست، بلکه نیاز به نهادهای پایدار برای بقاء و مشروعیت دارد: مدرسه، دادگاه، شورا، پلیس، خدمات درمانی، رسانه، زیرساخت‌های آموزش و رفاه.

این نهادها از دو جهت اساسی‌اند:

۱. هویت ملی را در زندگی روزمره نهادینه می‌کنند.

۲. اداره سرزمین را به یک امر مشارکتی و جمعی بدل می‌سازند.

حزب دمکرات کوردستان ایران دقیقا در همین مسیر عمل کرده است، چه در جمهوری کوردستان با ساختارهای آموزشی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی (از کلاس‌های شبانه تا نیروهای پیشمرگه)، چه در سال‌های بعد با ایجاد شوراهای شهری و روستایی، کمیسیون‌های خدماتی، رادیو صدای کوردستان، و شبکه درمانی مناطق آزادشده. این اقدامات، از حیث نظری، حزب را به‌مثابه "دولت سایه" یا "دولت ملت در حال تکوین" معرفی می‌کنند — واحدی که ملت را نه فقط در شعار، بلکه در خدمت، سازوکار و تجربه زیسته محقق می‌سازد.

این سه نقش: بازنمایی، بسیج، نهادسازی، نقشه‌ای تحلیلی به‌دست می‌دهد که می‌توان با آن عملکرد حزب دمکرات کوردستان ایران را تحلیل کرد. چنین چارچوبی نشان می‌دهد که حزب:

- تنها ابزار قدرت‌گیری نیست، بلکه سازمان‌دهنده تخیل ملی است؛
- تنها سازمان مقاومت نیست، بلکه بنیان‌گذار حکمرانی جایگزین است
- و تنها یک بازیگر سیاسی نیست، بلکه نقشه‌نگار آینده ملت است.

از این منظر، تحلیل تجربه هشتاد ساله حزب دمکرات، تنها یک روایت تاریخی نیست؛ بلکه یکی از معدود نمونه‌های خاورمیانه‌ای است که توانسته است هویت، سازمان و نهاد را در یک مسیر هم‌پیوند شکل دهد، و به همین دلیل، تحلیل آن برای بازاندیشی در آینده ایران چندملیتی، آموزنده و کلیدی است. با این چارچوب می‌توان تجربه حزب دمکرات کوردستان ایران را به‌عنوان یکی از پایدارترین احزاب ملی در خاورمیانه تحلیل کرد.

از مه‌آباد ۱۳۲۴ تا امروز: تجربه‌ای از ملت‌سازی در عمل

زمانی که حزب دمکرات کوردستان ایران در تابستان ۱۳۲۴ هجری شمسی به رهبری قاضی محمد اعلام موجودیت کرد، تمرکز اصلی خود را نه فقط بر مبارزه سیاسی، بلکه بر بنیان‌گذاری نهادهایی نهاد که بتوانند آینده‌ای دمکراتیک و انسانی برای ملت کورد رقم بزنند. این رویکرد نهادساز، در نخستین تجربه دولت ملی کوردستان (جمهوری کوردستان) به‌روشنی نمود یافت.

در همان نخستین ماه‌ها، مدارس شبانه‌ای چون "گه‌لاوێژ" و "ئازادی" برای آموزش زبان کوردی راه‌اندازی شدند تا نسلی تازه با زبان مادری خود، آگاهانه وارد جامعه شود. آموزش زبان کوردی به مدارس رسمی راه پیدا کرد و برای نخستین‌بار زبان و هویت مردم کورد در نظام آموزشی رسمیت یافت. در کنار آن، آموزش برای کودکان و بزرگسالان نه‌فقط آزاد، بلکه یک حق اعلام شد؛ زیرا آموزش و آگاهی، در نگاه حزب، پایه‌ای برای آزادی بود.

در عرصه اجتماعی، گام‌های بلندی برای مشارکت و برابری زنان برداشته شد. زنان نه‌تنها از حقوق برابر در آموزش و اجتماع برخوردار شدند، بلکه در سازمان‌های مدنی و حزبی نقش ایفا کردند؛ اقدامی که در آن زمان در خاورمیانه کم‌سابقه بود. در دوران ژک دومین نشریه رسمی به زبان کوردی در شرق کوردستان با

عنوان «نیشتمان» منتشر شد و به رسانه‌ای برای بیداری ملی بدل گشت. شوراهای مردمی در محله‌ها شکل گرفتند، شبکه‌ای از خدمات اداری و مردمی پدید آمد، و امنیت و نظم عمومی نه از سوی دولت مرکزی، بلکه توسط مردم سازماندهی شد. در واقع، جمهوری کوردستان به الگویی عینی برای خودگردانی دمکراتیک بدل شد؛ الگویی که نشان می‌داد ملت کورد نه‌تنها خواستار حق تعیین سرنوشت است، بلکه قادر است آن را به شیوه‌ای مدرن، منصفانه و مشارکتی مدیریت کند.

گرچه این تجربه جمهوری به‌دست دولت مرکزی سرکوب شد و عمر کوتاهی داشت، اما میراث آن باقی ماند: میراثی از برنامه‌ریزی، نهادسازی، اعتماد به خود و تعریف سیاست بر پایه کرامت انسان. همین تجربه بود که بعدها در گفتمان سیاسی حزب، در برنامه‌ها و اساسنامه‌های آن، و در حافظه جمعی مردم کورد جای گرفت و به الهام‌بخشی برای نسل‌های بعد بدل شد.

در یک کلام، مه‌آباد ۱۳۲۴ صرفا یک واقعه تاریخی نبود، بلکه نخستین ترجمه سیاسی و اجتماعی هویت ملی کورد به زبان نهاد و اداره بود؛ گامی آغازین برای پروژه‌ای که هنوز ادامه دارد، پروژه‌ای به نام ملت‌سازی نهادی.

در هشتادمین سالگرد تأسیس، حزب دمکرات کوردستان ایران با تکیه بر تجربه‌ای دیرپای و ریشه‌دار، برنامه‌ای نوین و فراگیر را برای پاسخ به یکی از اساسی‌ترین مسائل ایران معاصر—یعنی مسئله ملی در جامعه‌ای کثیرالمله—ارائه کرده است. این برنامه که در کنگره هفدهم حزب (۲۰۲۴) تصویب شده، تلاشی است برای پیوند زدن آرمان‌های تاریخی ملت کورد با اصول جهان‌شمول دموکراسی، همزیستی صلح‌آمیز و عدالت اجتماعی در آینده‌ای مشترک میان همه ملل ایرانی. این برنامه بر چند ستون اصلی استوار است:

۱) کرامت انسانی و دموکراسی برای همه در مرکز نگاه حزب، انسان قرار دارد
انسانی با حقوق، حرمت، آزادی و شأن برابر. کرامت انسانی نه شعاری انتزاعی، بلکه بنیان سیاست‌گذاری، حقوق عمومی و زندگی مشترک است. دفاع از آزادی بیان، عدالت اجتماعی، رفع تبعیض جنسیتی، و تضمین حقوق اقلیت‌های دینی، زبانی و ملی، از اصول جدایی‌ناپذیر این رویکرد است.

با چنین نگاهی، حزب دمکرات کوردستان خود را نه‌فقط یک حزب ملی کوردی، بلکه بخشی از جنبش دمکراتیک بزرگتری می‌داند که خواهان بازسازی ایران بر پایه مشارکت واقعی، برابری در حقوق، و احترام به تکثر و چندگانگی است. دموکراسی مورد نظر حزب، دموکراسیی است که به مرزهای ملی، جنسیتی، فرهنگی یا زبانی محدود نمی‌ماند، بلکه آن را پشت سر می‌گذارد و به انسان به‌مثابه صاحب حق می‌نگرد.

۲) حق تعیین سرنوشت: ترجمه سیاسی کرامت

حزب با صراحت اعلام می‌کند که ملت کورد، همچون دیگر ملل ایرانی، از حق تعیین سرنوشت برخوردار است. این حق به معنای ساختارمند کردن اراده سیاسی ملل در قالبی مشترک، دمکراتیک و قابل گفت‌وگو است.

در نگاه حزب، تعیین سرنوشت به‌مثابه یک اصل دمکراتیک، بنیان گفت‌وگوی عادلانه بین ملل است، اصل برابری در شراکت، نه تبعیت. و درست به همین دلیل است که حزب، دفاع از خود در برابر ستم ملی را نیز به‌عنوان حقی مشروع و بین‌المللی به رسمیت می‌شناسد، همان‌گونه که ملل تحت ستم در دیگر نقاط جهان از این حق برخوردارند.

۱) فدرالیسم دمکراتیک: بستر اتحاد داوطلبانه

حزب دمکرات کوردستان ایران، با وقوف کامل به واقعیت چندملیتی ایران، بر این باور است که تنها راه حفظ همزیستی پایدار، احترام متقابل، توسعه متوازن و صلح پایدار، گذار از ساختار متمرکز به نظامی فدرال، دمکراتیک و داوطلبانه است.

در این الگو، کوردستان ایران به‌عنوان یکی از اقلیم‌های مؤسس، حق دارد زبان رسمی خود را داشته باشد، نظام آموزشی مستقل خود را مدیریت کند، نهادهای انتخابی محلی، پرچم و جشن‌های ملی خود را برگزار نماید، و در حوزه‌هایی چون سیاست‌گذاری اقتصادی، زیست‌محیطی، مالیاتی، امنیت داخلی و برنامه‌ریزی توسعه‌ای، مشارکت فعال و تصمیم‌گیرانه داشته باشد.

چنین مدلی، ایران را از جامعه‌ای مبتنی بر سلطه مرکز به کشوری متشکل از ملل برابر و متحد بدل می‌کند—و این همان ترجمه عملی مفهوم "اتحاد داوطلبانه" است: اتحادی که بر پایه رضایت، عدالت و حقوق متقابل بنا شده است، نه ترس، تهدید یا تحمیل.

۴) نهادهای تضمین‌کننده فدرالیسم: از اراده تا قرارداد اجتماعی

برای آنکه اتحاد داوطلبانه به شکلی پایدار و قابل اعتماد نهادینه شود، حزب تأکید دارد که ساختار حقوقی آن باید شفاف، عادلانه و تضمین‌شده باشد. از این رو، در برنامه حزب بر تشکیل دادگاه عالی فدرال برای داوری اختلافات بین اقلیم‌ها و دولت مرکزی تأکید شده است. همچنین حوزه اختیارات مشترک میان اقلیم‌ها و دولت فدرال، از سیاست خارجی گرفته تا مدیریت منابع، امنیت و اقتصاد کلان—به‌روشنی تعریف می‌شود. این ساختار در مجموع، شکل یک قرارداد اجتماعی جدید چندملیتی را به خود می‌گیرد، که نه‌تنها ضامن بقاء کشور، بلکه تضمین‌کننده کرامت ملت‌ها و انسجام سیاسی در درازمدت است.

۵) به رسمیت‌شناختن تکثر حزبی و دموکراسی درون‌ملی

یکی از ویژگی‌های برجسته برنامه سیاسی حزب دمکرات کوردستان ایران، اذعان صریح به وجود احزاب و گرایش‌های سیاسی گوناگون در داخل جامعه کوردستان است. این حزب با درک ضرورت پلورالیسم سیاسی، نه‌تنها وجود احزاب دیگر را می‌پذیرد، بلکه تأکید می‌کند که تنها از رهگذر مبارزه رقابتی، گفت‌وگوی درون‌ملی، و جبهه‌سازی دمکراتیک است که می‌توان سیاست را از خشونت و انحصار جدا کرد و به سوی حکمرانی مشارکتی حرکت کرد. این رویکرد، کوردستان را به الگوی کوچکی از ایران آینده بدل می‌کند: جایی که هیچ قوم، مذهب، جنسیت یا گرایش فکری حذف نمی‌شود؛ بلکه در یک چهارچوب حقوقی، سیاسی و فرهنگی برابر به رسمیت شناخته می‌شود و در ساختن آینده شریک است.

برنامه سیاسی معاصر حزب دمکرات کوردستان ایران، از چارچوب‌های شعاری فراتر رفته و به یک نقشه راه نهادینه برای آینده‌ای چندملیتی، برابر، و مشترک در ایران تبدیل شده است. این برنامه با پیوند زدن حق تعیین سرنوشت با کرامت انسانی، و با ترجمه مفهوم فدرالیسم دمکراتیک به مجموعه‌ای از نهاده‌ا، سازوکارها و قراردادهای اجتماعی، الگویی واقع‌گرایانه برای گذار از بحران‌های مزمن حاکمیت متمرکز ارائه می‌دهد.

در چشم‌انداز این برنامه، حل مسئله ملی نه تهدیدی برای امنیت و انسجام کشور، بلکه پیش‌شرطی برای صلح، توسعه پایدار، همزیستی عادلانه و ثبات سیاسی است. تنها از این راه است که ایران

می‌تواند خود را از سایه تاریخ استبداد و انکار، به سوی افقی روشن از همزیستی ملل، کرامت انسان، و رفاه پایدار رهنمون سازد.

فدرالیسم دمکراتیک به‌مثابه راه‌حل نه‌آدینه

پیشنهاد حزب دمکرات کوردستان ایران برای ساختار آینده حکمرانی در ایران، نه از جنس گسست و انزواست و بله ریشه در مبارزه برای زدودن ستم و نابرابری دارد. آنچه این حزب در برنامه سیاسی خود ارائه می‌دهد، پاسخی واقع‌گرایانه، حقوق‌محور و نهادینه به مسأله‌ای تاریخی و تداوم‌یافته در ایران معاصر است: مسئله ملی در کشوری که ترکیب آن از آغاز بر پایه چندگانگی زبانی، فرهنگی و ملی بنا شده، اما سیاست رسمی آن بر مبنای انکار و یکسان‌سازی اجباری شکل گرفته است.

فدرالیسمی که حزب پیشنهاد می‌کند، نه تنها در تناقض با وحدت سیاسی بر پایه احترام به مبانی حقوق بشر نیست، بلکه آن را از انحصار و زور به مسیر قرارداد اجتماعی، رضایت متقابل و حقوق برابر سوق می‌دهد. این الگو، به‌جای تقلیل ایران به "یک ملت با اقوام"، آن را اتحادی داوطلبانه از ملت‌های هم‌سرنوشت تعریف می‌کند، ملل ایرانی که هر یک حق دارند زبان، فرهنگ، اقتصاد و سرنوشت خویش را در چارچوبی مشارکتی و منصفانه اداره کنند.

از منظر حقوق بین‌الملل نیز، آنچه حزب دمکرات کوردستان ایران مطالبه می‌کند، دقیقا در چهارچوب منشور سازمان ملل متحد و میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر قرار دارد. اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها که در ماده یک مشترک هر دو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ICESCR) آمده، تصریح می‌کند که، همه ملت‌ها حق دارند آزادانه سرنوشت خود را تعیین کنند و ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را برگزینند.

این اصل، مبنای حقوقی مقاومت ملت‌هایی همچون ملت کورد است که دهه‌هاست با ستم ملی، حذف نهادی، ممنوعیت زبان مادری، و تبعیض ساختاری مواجه‌اند. مبارزه آزادی‌خواهانه ملت کورد در ایران، با پرهیز از خشونت کور، اتکا به نهاد، و پیوند با گفتمان دمکراتیک جهانی، از جمله معدود جنبش‌های ملی در خاورمیانه است که توانسته میان رهایی و عقلانیت، و میان حافظه تاریخی و افق نهادی، تعادلی پایدار حفظ کند.

در این چارچوب، فدرالیسم دمکراتیک نه یک ابزار سیاسی مقطعی، بلکه شکل نهادی حق تعیین سرنوشت در درون کشور است. این همان چیزی است که در تجربه کشورهایی چون سوئیس، کانادا، هند یا بلژیک نیز تحقق یافته است—کشورهایی که با شناسایی ملیت‌های درون خود، تقسیم عادلانه قدرت، آموزش به زبان‌های بومی، و تشکیل اقلیم‌های خودگردان، توانسته‌اند از بحران‌های مزمن هویتی و شکاف‌های مرکز–پیرامون عبور کنند.

ایران نیز می‌تواند—و باید—در همین مسیر گام بردارد. بازتعریف ساختار حکمرانی از تمرکزگرایی مطلق به فدرالیسم دمکراتیک، به معنای پذیرش مسئولانه واقعیت تاریخی ایران است: واقعیتی که در آن ترک، کورد، عرب، بلوچ، ترکمن، فارس، گیلک و لر تنها نام‌های جغرافیایی نیستند، بلکه ملت‌هایی با هویت‌های مستقل و حق‌های برابرند. بدون این پذیرش و بدون ترجمه سیاسی و نهادی آن، نه عدالت برقرار خواهد شد، نه صلح پایدار خواهد ماند، و نه توسعه متوازن ممکن خواهد بود. راه‌حل حزب دمکرات کوردستان ایران، راهی است مبتنی بر حق، عقل، نهاد و گفت‌وگو؛

• شماره: ۹۰۰ | ۱۵ مرداد ۱۴۰۴ _ ۶ آگوست ۲۰۲۵

کوردستان

راهی که می‌کوشد به‌جای حاشیه‌نشین کردن ملت‌ها، آن‌ها را به بازیگران برابر یک آینده مشترک بدل سازد.

درس‌ها و چشم‌اندازها: آینده بر دوش هویت‌های به رسمیت‌شناخته شده

هشتاد سال مبارزه، تجربه، نهادسازی و پیوستگی سیاسی، امروز حزب دمکرات کوردستان ایران را به یکی از نادرترین نمونه‌های احزاب ملی در خاورمیانه تبدیل کرده است که توانسته‌اند خاطره تاریخی، عقلانیت سیاسی و طرحی روشن برای آینده را در کنار هم حفظ کنند. در جهانی که بسیاری از جنبش‌ها در میان هیجان‌های انقلابی گم می‌شوند، این حزب با اتکا به ساختار، برنامه و دیالوگ، پروژه‌ای متمایز را در پیش گرفته است—پروژه‌ای که نه در جستجوی حاشیه‌نشینی دیگران، بلکه در پی بازتعریف جایگاه ملت کورد در یک منظومه ملی متکثر و هم‌سرنوشت است

تجربه تاریخی این حزب به ما می‌آموزد که:

- هویت ملی چیزی بیش از یک شعار است؛ هویت، زمانی ریشه می‌دواند که در مدرسه، رسانه، خدمات عمومی، زبان رسمی، مشارکت سیاسی و نهادهای منتخب، به رسمیت شناخته شود و فرصت شکوفایی بیابد.
- ملت‌سازی نه با سرکوب، بلکه با عدالت آغاز می‌شود؛ وقتی کرامت انسانی، برابری در قانون، و امکان مشارکت واقعی در تصمیم‌گیری فراهم شود، هویت‌ها به تهدید بدل نمی‌شوند، بلکه به سرمایه‌ای برای توسعه، ثبات و تنوع زاینده تبدیل می‌شوند.
- تمرکزگرایی، حتی با نیت خیرخواهانه، بی‌اعتمادی می‌آورد؛ زیرا هرگاه یک ملت خود را در ساختار سیاسی و فرهنگی کشور باز نمی‌یابد، احساس بیگانگی، طرد و سلب مالکیت پدید می‌آید—و این همان بذر بحران مشروعیت است.

- اتحاد واقعی از مسیر رضایت، نهاد و گفت‌وگو می‌گذرد؛ فقط زمانی می‌توان از همبستگی پایدار سخن گفت که قرارداد اجتماعی جدیدی میان ملت‌ها بسته شود، قراردادی که به جای انکار تفاوت‌ها، آن‌ها را مبنای توازن و شراکت قرار دهد.

- ایران آینده، اگر قرار است باقی بماند، باید فدرال، دمکراتیک و داوطلبانه باشد؛ نه تنها برای رفع مظلومیت‌های گذشته، بلکه برای تضمین آینده‌ای عادلانه، توسعه‌محور و صلح‌جویانه برای همه ملل ساکن این سرزمین.
- برنامه سیاسی حزب دمکرات کوردستان ایران در این چشم‌انداز، نقشه‌ای واقع‌گرایانه و اخلاق‌محور برای بازسازی رابطه تاریخی میان ملت‌های ایرانی با یکدیگر و با دولت مرکزی است. رابطه‌ای که از مدار اطاعت، یکسان‌سازی و حذف، به مسیر برابری، شراکت و رضایت متقابل گذار می‌کند.

اگر قرار باشد ایران فردا کشوری باشد برای همه، نه برای یک ملت مسلط یا زبان رسمی واحد، این آینده از مسیر بازشناسی هویت‌های ملی، تقسیم عادلانه حاکمیت، و پذیرش نهادینه تکثر می‌گذرد. و در این راه، حزب دمکرات کوردستان ایران به‌عنوان سازمانی که هم حافظه دارد و هم افق، هم ریشه دارد و هم طرح، یکی از بازیگران اصلی، مشروع و غیرقابل چشم‌پوشی این آینده خواهد بود.

قبل از خدا حافظی



آتش هویت و خاکستر اعتماد

این گزاره‌ها نشان دهنده‌ی تحول کیفی در زبان سیاسی مردم هستند. پیش‌تر، بخشی از جامعه کورد خواستار اصلاح یا مشارکت در ساختار ملی بود. اما اکنون، شعارها بر انقطاع کامل، جدایی هویتی، و ساخت دولت مستقل تأکید دارند. این زبان، نماد غیاب کامل اعتماد به پروژه‌ی «ملی-ایرانی» است.

رسانه‌ها و بازنمایی مقاومت

در بررسی هویت کوردی، رسانه‌های ماهواره‌ای، شبکه‌های اجتماعی و صفحات اقلیمی نقش محوری در ترویج، ثبت و بازپخش شعارهای اعتراضی دارند. نسل جوان کورد بیش از هر زمان دیگری از رسانه‌های داخلی گسسته است. روایت اعتراض، جان‌باختگی و آتش‌سوزی‌های عامدانه نه از طریق رسانه‌های رسمی، بلکه از طریق کانال‌های مردمی بازنمایی می‌شود. این پدیده شکاف در روایت را نیز تشدید کرده و به بازسازی یک هویت مقاومت‌محور منجر شده است.

در اعتراضات گذشته و گوناگونی که در کوردستان به دلایل متنوعی صورت گرفته است، ثابت شد که جوانان کورد به هویت کوردستانی بودن خود افتخار می‌کنند اما آنچه اکنون در شعارهای میدانی دیده میشود، عبور از مرز افتخار به مرز مطالبه‌گری سیاسی است. نسل جدید نه تنها هویت فرهنگی‌اش را حفظ کرده، بلکه آن را ابزاری برای مطالبه‌ی حق تعیین سرنوشت، عدالت اقلیمی و حقوق سیاسی میداند. در مراسم نوروز، جوانانی که لباس پیشمرگه پوشیدند و «جامانه» بر سر چرخاندند، نه تنها نماد سنت بلکه حامل پیام صریحی بودند: ما دیگر در چارچوب ایران تعریف نمی‌شویم.

رویداد اخیر سنندج و جان‌باختن داوطلبان محیط زیست بعنوان مثال «چیاکو» که اسمش به معنای کوه است و لباس پیشمرگه‌ای که بر تن داشت و ورزشکار صاحب مدالی که گردنبند نقشه کوردستان را به گردن داشت؛ نه فقط یک حادثه زیست‌محیطی بلکه گسستی هویتی و سیاسی را در ساحت عمومی کوردستان نمایان ساخت. شعارهای داده‌شده نه تنها سوگ‌نامه‌ای برای از دست رفتگان بلکه بیانیه‌ای هویتی - سیاسی علیه سلطه و سرکوب و استبداد بودند. بررسی این تحولات نشان میدهد که شکاف میان هویت کوردی و هویت ایرانی، به‌ویژه در میان جوانان، به‌گونه‌ای فزاینده و آشکار در حال تبدیل شدن به گفتمانی مستقل است. گفتمانی که قلمروی میهن و سرزمینش را آگاهانه و با شعور سیاسی بازسازی میکند. هویت کوردی دیگر تنها یک هویت «فرهنگی - شهروندی» و یا به گفته‌ی تمامی خواهان رژیم «قومی» نیست؛ مقاومتی است در برابر یک پروژه‌ی سرکوب، تحقیر و حذف که آینده‌ی سیاسی را از آن خود میداند.



جهان، جنبش‌های زیست‌محیطی اغلب به‌عنوان جنبش‌های «فراملی» و بی‌طرف معرفی میشوند. اما در کوردستان که منابع آبی آشامیدنی اش برای سیرکردن مزارع کشاورزی غیر کوردستان به یغما میرود و خروجی معادن طلایش کولبری تحصیل کرده‌هایش است؛ دفاع از طبیعت، کوه، جنگل و آب نه تنها بخشی از دفاع از زندگی روزمره است بلکه عمیقاً با هویت کوردی و تاریخ کوردستان گره خورده است. کوه آبیدر برای مردم سنندج تنها یک فضای سبز نیست؛ نماد زیست بومی، فرهنگی و حافظه جمعی است.

زمانی که چنین فضایی هدف آتش‌سوزی‌های عمدی قرار می‌گیرد و نیروهای رسمی یا اقدامی نمی‌کنند یا متهم به بی‌تفاوتی هستند، تخریب طبیعت به‌عنوان حمله‌ای به هویت تعبیر می‌شود. در اینجاست که شعار «اشغالگر ایرانی، قاتل فرزندان» معنای مضاعفی پیدا می‌کند؛ اشغالگر بودن نه فقط در سرزمین بلکه در تخریب جان، هستی و حافظه جمعی است.

تحلیل دقیق شعارهای اخیر نشان میدهد که ملت کورد نه تنها از «ایران» فاصله گرفته‌اند بلکه آن را در جایگاه متجاوز، قاتل و عامل نابودی معرفی میکنند. زبان این شعارها رادیکال است اما از دل تجربه‌ای عمیق برآمده: «اشغالگر ایرانی، قاتل فرزندان»، «من زندگی تحت سلطه نمی‌خواهم، من یک کشور کوردی می‌خواهم»

شعارهایی که نشان‌دهنده‌ی جدایی کامل از مفهوم «ایران» به‌عنوان دولت-ملت غالب است: «تا یک کورد زنده است، کوردستان هم زنده است».

در این شعار، کوردستان نه به‌عنوان یک استان یا منطقه بلکه به‌عنوان یک واحد سیاسی و هویتی مستقل در کنار فرد کورد تعریف می‌شود. هویت کوردی به موجودیتی مقاوم و بازدارنده در برابر استحاله‌ی فرهنگی تبدیل شده است. حادثه‌ی اخیر خاموش‌کردن آتش‌سوزی آبیدر، زمانی رخ داد که دولت مرکزی، طبق گفته‌ها و مشاهدات مردمی، ۱۸ سال است هیچ اقدام مؤثری برای کنترل آتش انجام نمیدهد و پاسخگوی شکایات نهادهای محیط زیست به نهادهای دولتی نیست. در این زمینه، مردم نه تنها دولت را بی‌تفاوت، بلکه عامل مخرب معرفی کردند: «زندگی و محیط زیست کوردستان، به‌دست ایران به آتش کشیده می‌شود»

تحلیل گفتمانی این شعار، ایران را نه به‌عنوان یک کشور، بلکه به‌عنوان یک کنشگر خصمانه در برابر هستی کوردها معرفی میکند. این بی‌اعتمادی تاریخی، که ریشه در حوادث متعددی مانند ترور، کشتار، تبعید و زندانی کردن رهبران سیاسی و مدنی و مذهبی؛ قتل و عام‌های کوردستان توسط حکومت مرکزی و سیاست‌های تحمیلی آموزشی دارد، در چنین لحظاتی به نقطه‌ی جوش میرسد و در قالب شعارهای جمعی سر باز میکند. در سراسر



آزاد مستوفی

در پی جان‌باختن سه نفر از فعالان داوطلب محیط زیست شهیدان حمید مرادی، چیاکو یوسفی نژاد و خهبات امینی، در جریان خاموش‌کردن آتش‌سوزی‌های عمدی کوه آبیدر سنندج، موجی از اعتراض و همدلی در میان مردم شکل گرفت. شعارهایی چون «اشغالگر ایرانی، قاتل فرزندان»، «زندگی و محیط زیست کوردستان، به‌دست ایران به آتش کشیده می‌شود» و «تا یک کورد زنده است، کوردستان هم زنده است» فراتر از یک اعتراض زیست‌محیطی، بازتابی از یک بحران عمیق هویتی در میان مردم و به‌ویژه نسل جوان کورد است. در ایران، هویت ملی مدت‌هاست در کشاکش با هویت‌های قومی گوناگون تعریف شده است؛ اما در میان این ملتها، هویت کوردی برجستگی خاصی دارد. تاریخ مقاومت، زبان و فرهنگ مستقل، تبعیض‌های ساختاری، و پیوندهای فرامرزی همگی به تقویت این هویت عمیق و مقاوم در میان کوردها انجامیده‌اند. جوانان کورد در اقصی نقاط شهرهای کوردستان بر طبق پژوهشهای انجام شده توسط آکادمیسین‌ها حتی در مواجهه با جهانی‌شدن، رسانه‌های فراملی و تحصیلات دانشگاهی، هویت کوردی را مقدم بر هویت ایرانی می‌دانند. اکنون، در پرتو رخداد‌های اخیر و به‌ویژه مرگ داوطلبان خاموش‌کردن آتش‌سوزی در آبیدر سنندج، این شکاف هویتی شکل عینی‌تری به خود گرفته است.

هویت کوردی و بی اعتمادی تاریخی به دولت مرکزی

هویت کوردی برای مردم کوردستان تنها یک تعلق نژادی نیست بلکه سازه‌ای تاریخی-سیاسی است که از بطن قرن‌ها سرکوب، مقاومت و آرمان‌خواهی شکل گرفته است. جوانان کورد با پوشیدن لباس‌های متنوع کوردی، حفظ و پاسداشت زبان مادری و تبدیل مراسمی چون نوروز به هویت‌خواهی قلمروی کوردستان، این هویت را بازتولید میکنند. اما این بازتولید صرفاً فرهنگی نیست بلکه حاوی بار سیاسی و مقاومتی عظیمی در مقابل اشغالگری نیز است. به‌ویژه در

اعدام دست‌کم ۱۱۰ تن در یک ماه؛

هشدار نسبت به خطر اجرای حکم برای ۶۷ زندانی سیاسی در ایران

مدنی، به‌ویژه پس از خیزش‌های گسترده سال‌های اخیر قلمداد می‌شود. همان، تصویب شتاب‌زده طرح‌هایی چون "تشدید مجازات جاسوسی" در مجلس رژیم، آن هم در فضای جنگ‌طلبانه و امنیتی پس از تنش‌های منطقه‌ای، نگرانی‌ها درباره آینده دادرسی عادلانه و حق حیات در ایران را عمیق‌تر کرده است.

هشدار داده که دست‌کم ۶۷ زندانی دیگر، عمدتاً زندانیان سیاسی و متهمان به جاسوسی، در آستانه اجرای حکم یا تأیید آن از سوی دیوان عالی رژیم قرار دارند. اعدام‌ها در ایران عمدتاً در سایه روندهای قضایی غیرشفاف، شکنجه و اعترافات اجباری انجام می‌شوند؛ مسئله‌ای که نهادهای حقوق بشری بارها درباره آن هشدار داده‌اند. موج تازه اعدام‌ها توسط رژیم اسلامی ایران بخشی از سیاست ارباب و سرکوب اعتراضات

است. آمار اعدام‌ها نسبت به مدت مشابه در سال گذشته بیش از دو برابر افزایش یافته و در سه مورد نیز این مجازات به شکل قرون‌وسطایی در "ملاً عام" اجرا شده است. این در حالی است که تنها هشت مورد از این اعدام‌ها در رسانه‌های رسمی رژیم اسلامی اعلام شده‌اند، امری که نشان‌دهنده ابعاد پنهان سرکوب قضایی در ایران است. در کنار این اعدام‌ها، سازمان حقوق بشر ایران

سازمان حقوق بشر ایران اعلام کرد که طی تنها یک ماه، جمهوری اسلامی ایران دست‌کم ۱۱۰ تن را در زندان‌های مختلف کشور اعدام کرده است و دست‌کم ۶۷ زندانی سیاسی نیز با خطر اجرای حکم اعدام روبرو هستند. بر اساس این گزارش، این اعدام‌ها طی ماه ژوئیه ۲۰۲۵ (دهم تیر تا دهم مرداد) صورت گرفته و در میان قربانیان، مشخصات "یک زن، هفت تبعه افغانستان، ۹ شهروند بلوچ، چهار شهروند کورد و سه شهروند عرب" نیز ثبت شده